

موضوع پژوهش: بررسی رابطه بین حق و کالت طلاق به زوجه با تحکیم خانواده

مقطع و رشته: کارشناسی ارشد روان شناسی بالینی گرایش خانواده

نام استاد: خانم دکتر زهرا عزیزپوریان

پژوهشگر: رقیه رادی فامیان

سال تحصیلی: ۱۴۰۲-۱۴۰۳

در یک رابطه زناشویی بهنجار، فرایند تحول روانی زن و شوهر و چرخه تحول خانواده به وسیله تعاملات سازنده همسران گسترش می یابد و هنجارهای اجتماعی به آن عمومیت می بخشد (سیونیک و گاریپ، ۲۰۱۶)؛ اما معمولاً عوامل گوناگون فردی، اجتماعی، عاطفی و روان شناختی، پایداری و انسجام این نهاد دیرینه و سازنده اجتماعی را تضعیف می کنند (آماتو و ماروت، ۲۰۱۶). چراکه بررسی های انجام شده نشان می دهد؛ تاکنون تعداد بسیاری از بانوان، با در دست داشتن سند ازدواج، به دفاتر و کلا مراجعه نموده و به این تصور که حق طلاق در عقدنامه به ایشان داده شده است، درصدد گرفتن حق خود و پایان دادن به رابطه زناشویی و فروپاشی نهاد خانواده خود برآمده اند، غافل از اینکه ۱۲ شرط چاپی که مرد آنها را امضا نموده، و کالت طلاق مشروط به اثبات موارد گفته شده در دادگاه است که روندی طولانی دارد و برای طلاق های یک طرفه و به درخواست زوجه استفاده می شود. ۱۲ شرط نظیر؛ اعتیاد مضر شوهر، ازدواج مجدد، نپرداختن نفقه و غیره. ولی نوع دیگری از حق و کالت طلاق وجود دارد بدین صورت که؛ زوج (مرد) به یکی از دفاتر اسناد رسمی مراجعه کرده و با توجه به حدود اختیارات تعیین شده، و کالت در طلاق را به همسرش یا دیگری دهد. هدف این مقاله بررسی رابطه بین حق و کالت طلاق به زوجه با تحکیم خانواده است. این مقاله، به روش توصیفی - تحلیلی و نیز کتابخانه ای می باشد. آنچه مشخص است؛ اسلام حق طلاق را به مرد داده است. بدین معنا که؛ مرد بدون کسب رضایت از زن و البته با ارائه دلایلی محکمه پسند می تواند همسر خود را طلاق دهد، البته حق زن در طلاق از طرف مرد باید رعایت شود. به این معنی که مرد باید حقوقی مانند مهریه، نفقه، نحله و تصنیف دارایی را پرداخت نماید. و همچنین بر طبق ماده ۱۱۳۳ قانون مدنی و شرع، حق طلاق به دست مرد است. اما مرد می تواند اجرای حق خود در طلاق را به همسرش یا هر شخص دیگری، و کالت دهد.

واژگان کلیدی: حق، زن و شوهر، خانواده، تحکیم خانواده، اسلام، طلاق، و کالت حق طلاق

۱. مقدمه و بیان مسئله

هیچ عصری مانند عصر ما خطر انحلال کانون خانوادگی و عوارض سوء ناشی از آن را مورد توجه قرار نداده است و در هیچ عصری مانند این عصر عملاً بشر دچار این خطر و آثار سوء ناشی از آن نبوده است. قانونگذاران، روان شناسان و حقوقدانان، هر کدام با وسایلی که در اختیار دارند، سعی می‌کنند، بنیان ازدواج‌ها را استوارتر و پایدارتر و خلل ناپذیرتر سازند، اما «از قضا سرکنگبین صفر افزود». آمارها نشان می‌دهد که سال به سال بر عدد طلاق‌ها افزوده می‌شود و خطر از هم پاشیدن بر بسیاری از کانون‌های خانوادگی سایه افکنده است. معمولاً هر وقت بیماری مورد توجه قرار می‌گیرد و مساعی مادی و معنوی برای مبارزه و جلوگیری از آن به کار می‌رود از میزان تلفات آن کاسته می‌شود و احیاناً ریشه‌کن می‌گردد اما بیماری طلاق برعکس است (مطهری، ۱۳۴۵، ص ۲۲۹).

خانواده مهم ترین رکن اجتماعی است که ایجاد و انحلال آن علاوه بر آنکه به اراده طرفین است، جامعه نیز نسبت به آن حساسیت دارد. هرگونه استحکام یا تشتت در مبانی خانواده به نحوی هم پیوندند، که دیگر ارکان جامعه را نیز در معرض دگرگونی قرار می‌دهد (روشن، ۱۴۰۰).

دین یکی از شاید بتوان گفت قدیمی ترین منبعی است که در خصوص حقوق خانواده الزامات و رهنمودهایی را تعیین نموده و بخش عمده ای از مفاد حقوقی در مجامع امروز نیز از همین منابع برگرفته شده اند. بنابراین بایسته است منظر دینی حقوق خانواده به نحو شایسته مورد تفحص قرارگیرد. افراد از منظر دینی، باید برای پایداری خانواده تلاش نمایند، تا کفو و همتای خود را انتخاب کنند و از فریب، خدعه و نیرنگ برای تشکیل این نهاد مقدس به شدت اجتناب نمایند، زیرا نیات ناپاک و گزینش مبتنی بر دروغ، اثرات تکوینی و تشریعی خود را بر پایداری و ناپایداری این نهاد اجتماعی خواهد داشت. اعضای خانواده دارای حقوق و تکالیف متقابل بوده که نباید زوجین از آن غافل بمانند، به ویژه آنکه طبع انسانی به گونه ای است که به جای آنکه همیشه یادآور تکالیف خود باشد، دائماً یادآور تکالیف طرف مقابل و تذکار حقوق خود است. اگرچه خانواده به وسیله اخلاق اداره می‌شود ولی همواره این انتظار وجود دارد که زوجین حداقل به میزانی که خواستار حقوق خود هستند، در ایفای وظایف، تکالیف و تامین حقوق دیگری اهتمام داشته باشند، در غیر این صورت خانواده محل رقابت های بی مورد و دعاوی پیاپی می‌گردد و مآلاً به جای آنکه زوجین مایه سکینه و آرامش یکدیگر باشند، به سوهان روح همدیگر بدل می‌شوند، در این صورت، طبعاً تاکید یک جانبه بر حقوق یک عضو باعث خواهد شد خانواده از تعادل خارج شود. متأسفانه در بسیاری از قوانین با نگرش یک سویه و یا در برخی موارد با هدف استیفای حقوق

عضوی که حقوق او در معرض تضییع است، بیش از آنکه به احیای حقوق عضو مورد نظر کمک نمایند به تلاشی خانواده کمک کرده اند (روشن، ۱۴۰۰).

اسلام با این جهت که از زور و سلاح قانون برای جلوگیری مرد از طلاق استفاده شود و زن با زور قانون در خانه مرد بماند مخالف است و آن را با مقام و موقعی که زن باید در محیط خانواده داشته باشد، مغایر می‌داند زیرا رکن اساسی زندگی خانوادگی احساسات و عواطف است و آن کس که باید احساسات و عواطف زناشویی را دریافت و جذب کند تا بتواند به نوبه خود به فرزندان خود مهر و محبت بپاشد زن است. اسلام با طلاق‌های ناجوانمردانه یعنی با اینکه مردی پس از امضای پیمان زناشویی و احیانا مدتی زندگی مشترک به خاطر هوس زن نو یا هوس دیگر زن پیشین را از خود براند، سخت مخالف است (مطهری، ۱۳۴۶، صص ۲۲۶-۲۲۵).

از بعد روان شناسی؛ همسرانی که دارای سبک‌های دلبستگی نا ایمن نظیر؛ اجتنابی و دوسوگرا هستند، به احتمال بیشتری از نوع روابط عاشقانه و زناشویی خود ابراز نارضایتی می‌نمایند، تمایلی به برقراری روابط صمیمی دراز مدت ندارند، از خود افشاگری هراسا نند و از مهارت‌های اجتماعی بی بهره اند. چنین همسرانی همواره نگران طرد شدن و ترک شدن از سوی همسرشان هستند، در روابط با دیگران مستعد بی اعتمادی می‌باشند و در روابط خود قهر و آشتی‌های مکرر دارند (مارش و دالوس، ۲۰۰۲) و همه ی این عوامل احتمال طلاق را افزایش خواهد داد. و نیز در پژوهش اخوی ثمرین، نوایی نژاد و ثنایی ذاکر و اکبری (۱۳۹۲) نتایج بیان‌کننده آن بوده است که بین سبک‌های دلبستگی ایمن و ناایمن اضطرابی با میزان بخشودگی، رابطه معناداری وجود دارد و بین زنان عادی و زنان متقاضی طلاق در سبک‌های دلبستگی و میزان بخشودگی آن‌ها نیز تفاوت معناداری وجود دارد و در پژوهشی از ملک لو و قربان جهرمی (۱۴۰۱) نتایج پژوهش نشان داد که بین سبک دلبستگی ایمن و سازگاری زناشویی دانشجویان رابطه مثبت و معنادار وجود دارد و بین سبک دلبستگی اجتنابی و دوسوگرا و سازگاری زناشویی دانشجویان رابطه منفی و معنادار وجود دارد و از طرفی چون زنان در سبک های عشق ورزی بیشتر از سبک عشق احساساتی و مردان بیشتر از سبک عشق بازیگرانه و منطقی استفاده می کنند، فلذا زنان در روابط عاطفی بیشتر سرمایه گذاری می نمایند (پورمحسنی کلوری، ۱۳۹۲). و در صورت آسیب در سبک های دلبستگی خود از دوران کودکی، آسیب پذیری بیشتری را در روابط مربوط به بزرگسالی از جمله روابط زناشویی نشان می دهند، پس باتوجه به ویژگی های عنوان شده از اینگونه زنان، حق وکالت طلاق به آنها از تبعات مطلوبی برخوردار نیست و سبب تزلزل بیشتر بنیان خانواده خواهد شد.

و همچنین از بعد روانی، میل مرد به ورزش و شکار و کارهای پرحرکت و جنبش بیش از زن است. احساسات مرد مبارزانه و جنگی و احساسات زن صلح جویانه و بزمی است. مرد متجاوزتر و غوغاگرتر است و از زن آرام‌تر و

ساکت تر. زن از توسل به خشونت درباره دیگران و درباره خود پرهیز می کند و به همین دلیل خودکشی زنان کمتر از مردان است. مردان در کیفیت خودکشی نیز از زنان خشن ترند، مردان به تفنگ، دار، پرتاب کردن خود از روی ساختمان های مرتفع متوسل می شوند و زنان به قرص خواب آور و تریاک امثال این ها. احساسات زن از مرد سریع الهیجان تر است یعنی زن در مورد اموری که مورد علاقه یا ترسش هست زودتر و سریعتر تحت تاثیر احساسات خویش قرار می گیرد و مرد سرد مزاج تر از زن است. زن طبعاً به زینت و زیور و جمال آرایش و مدهای مختلف علاقه زیاد دارد برخلاف مرد. احساسات زن بی ثبات تر از مرد است. زن از مرد محتاط تر، مذهبی تر و پرحرف تر و ترسو تر و تشریفاتی تر است. احساسات زن مادرانه است و این احساسات از دوران کودکی در او نمودار است. علاقه زن به خانواده و توجه ناآگاهانه او به اهمیت کانون خانوادگی بیش از مرد است. زن در علوم استدلالی و مسائل خشک عقلانی به پای مرد نمی رسد ولی در ادبیات، نقاشی و سایر مسائل که با ذوق و احساسات مربوط است دست کمی از مرد ندارد. مرد از زن بیشتر قدرت کتمان راز دارد و اسرار ناراحت کننده را در درون خود حفظ می کند و به همین دلیل ابتلای مردان به بیماری ناشی از کتمان راز، بیش از زنان است. زن از مرد رقیق القلب تر است و فوراً به گریه متوسل می شود. مرد بنده شهوت خویشتن است و زن در بند محبت مرد است. مرد زنی را دوست می دارد که او را پسندیده و انتخاب کرده باشد و زن مردی را دوست می دارد که ارزش او را درک کرده باشد و دوستی خود را قبلاً اعلام کرده باشد. مرد می خواهد شخص زن را تصاحب کند و در اختیار بگیرد و زن می خواهد دل مرد را مسخر کند و از راه دل او بر او مسلط شود. مرد می خواهد از بالای سر زن، بر او مسلط شود و زن می خواهد از درون قلب مرد بر مرد نفوذ کند. مرد می خواهد زن را بگیرد زن می خواهد او را بگیرند. زن از مرد شجاعت و دلیری می خواهد و مرد از زن زیبایی و دلبری. زن حمایت مرد را گرانبهاترین چیزها برای خود می شمارد. زن بیش از مرد قادر است بر شهوت خود مسلط شود شهوت مرد ابتدائی یا تهاجمی است و شهوت زن انفعالی و تحریکی (مطهری، ۱۳۴۶، صص ۱۶۵-۱۶۴).

در این مقاله، با نظر به اهمیت تحکیم خانواده و باتوجه به مطالبی که عنوان شد سوال این است که آیا اعطای حق وکالت طلاق به زوجه صحیح می باشد؟ آیا از لحاظ فقهی این امر جایز است؟ آیا از لحاظ روان شناسی این امکان سبب تحکیم بنیان خانواده می شود؟ با توجه به عوامل تاثیرگذار در این زمینه، اعطای این حق به زوجه، چه پیامدهایی خواهد داشت؟ و در نهایت با توجه به بررسی های انجام شده آیا اعطای حق وکالت طلاق به زوجه سبب تحکیم بنیان خانواده می گردد یا خیر؟

قبل از ورود به اصل مطلب، مفهوم خانواده را از نظر حقوقی مورد بررسی قرار می دهیم.

خانواده در قانون مدنی و دیگر قوانین ایران تعریف نشده است ولی با توجه به مقررات مختلف می‌توان برای آن یک معنی عام (گسترده) و یک معنی خاص (محدود) قائل شد. خانواده به معنی عام یا خانواده گسترده عبارت است از؛ گروهی مرکب از شخص و خویشان نسبی و همسر او، گروهی که از یکدیگر ارث می‌برند. مواد ۸۶۲ و ۱۰۳۲ قانون مدنی که طبقات اقرباء نسبی را بیان می‌کند. ناظر به اعضای خانواده بدین معنی است. ضابطه این خانواده همان ارث بردن از یکدیگر است. گاهی خانواده را به معنی گسترده‌تری به کار برده و کلیه خویشان سببی را هم داخل در آن دانسته‌اند. به هر حال خانواده به معنی گسترده در قدیم اهمیت بیشتری داشته ولی در عصر جدید اهمیت خود را تا حد زیادی از دست داده است. از این رو آنچه امروزه بیشتر مورد عنایت قانونگذار واقع می‌شود خانواده به معنی خاص است. خانواده به معنی خاص یا خانواده هسته‌ای عبارت است از؛ زن و شوهر و فرزندان تحت سرپرستی آنها که معمولاً با هم زندگی می‌کنند و تحت ریاست و مدیریت شوهر و پدر هستند. معیار و ضابطه تشکیل این خانواده همان ریاست و مدیریت یک شخص بر اعضای آن است. ریاست شوهر و پدر خانواده یک نوع وحدت و هماهنگی در امور خانواده و بین اعضای آن ایجاد می‌کند و از چند نفر، یک گروه متشکل و متجانس می‌سازد. خانواده بدین معنی است که مخصوصاً مورد حمایت اعلامیه جهانی حقوق بشر و قوانین جدید واقع شده است. بند ۳ ماده ۱۶ اعلامیه جهانی حقوق بشر مصوب ۱۹۴۸ در این باره می‌گوید: «خانواده رکن طبیعی و اساسی اجتماع است و حق دارد از حمایت جامعه و دولت بهره‌مند شود». ماده ۱۱۰۵ قانون مدنی می‌گوید: «در روابط زوجین، ریاست خانواده با شوهر است». خانواده با اینکه قوانین ما آن را تعریف نکرده و برای آن شخصیت حقوقی قائل نشده است، قدیمی‌ترین و مهم‌ترین گروه اجتماعی می‌باشد (صفایی و امامی، ۱۴۰۲، صص ۲۱ و ۲۲).

۲. حق و حکم در حقوق خانواده

مفهوم حق یکی از مفاهیم بنیادی در مباحث حقوقی، دینی، سیاسی و اجتماعی به شمار می‌رود. حق و حکم در خانواده، به لحاظ مفهومی، چندان تمایزی از مفهوم کلی حق و حکم ندارد. آنچه جزء دارایی اعتباری اعضای خانواده محسوب شود و چیزی را در قلمرو دارایی آنها وارد کند، حق و آنچه جزء این دارایی نباشد، حکم نامیده می‌شود. هرچند تفاوت احکام و حقوق به لحاظ نظری و مفهومی، روشن است ولی در مواردی در مقام مصداق، حق و حکم مشتبه می‌گردند. همچنین شناسایی وصف امری یا تکمیلی قانون، ساده نیست و قانونگذار، ضابطه و معیاری برای شناسایی مقررات امری و تکمیلی ارائه ننموده و رویه قضایی هم در این مورد ساکت است. تمییز قوانین امری و تکمیلی (حکم و حق)، از جهت تشخیص درستی و فساد معاملات، اهمیت فراوان دارد. تعیین محدوده قوانین امری و تکمیلی مرز بین آزادی اراده و حکومت قانون رامشخص می‌کند. مصادیقی چون؛ مهریه، نفقه، اجرت المثل و نحله که در قلمرو امور مالی زوجین، مورد بررسی قرار می‌گیرند و اشتغال و تحصیل،

طلاق و رجوع، حضانت و ملاقات، ریاست و تعیین مسکن، تعدد زوجات و قسم و ولایت قهری، از جمله مهمترین مصادیقی هستند که در قلمرو امور غیرمالی زوجین، از جهت حق یا حکم بودن، بررسی می شوند. هرگاه در تشخیص حق یا حکم بودن موردی تردید شود باید در ابتدا به لسان دلیل و میزان دلالت آن مراجعه کرد تا با ملاحظه آثار و لوازم آن بتوان لفظ حق یا حکم را بر آن اطلاق کرد. در صورت وجود تردید، باید به اصولی چون استصحاب واصل عدم حق مراجعه کرد. اما باید توجه داشت که به طور کلی و با وجود معیارهای ثبوتی و اثباتی که برای تشخیص حق از حکم ارائه می شود، هیچ اصل قابل اعتمادی در این باره وجود ندارد. در هر مورد دادرس باید با ملاحظه اصول کلی حقوق و لوازم حفظ نظم و اخلاق حسنه، تشخیص دهد که امتیازی در زمره احکام است یا حقوق. در مورد امور مالی و غیرمالی زوجین هم، هر چند به طور کلی می گویند امور مالی، علی الاصول حق (تکمیلی) و امور غیرمالی، علی الاصول، حکم (آمره) می باشند، اما درهمه موارد چنین نتیجه ای، صادق نیست و مهمترین مصادیق این امور، به صورت موردی، بررسی خواهند شد (خانی زاده، ۱۳۹۵، ص ۱).

قابل ذکر است؛ کسانی که حق را در مقابل ملک و حکم می دانند مقصودشان از حکم، حکم تکلیفی است که از آن با تعبیر حکم شرعی و حکم شارع نیز یاد می کنند. اما در صورتی که ما حکم را به معنای عام آن از اعم از تکلیفی و وضعی بدانیم روشن است که حق - به مانند ملکیت - از اقسام حکم وضعی بوده و به این اعتبار حکم اعم از حق به معنای خاص - معنای دوم - می شود. این معنا در عبارات فقها مورد تصریح قرار گرفته است و از جمله مؤلف «رساله حق و حکم» آورده است.

اما سؤال از فرق بین حق و حکم، پس جواب آن این است که حکم به معنای اعم شامل حق نیز می شود، زیرا حق نیز حکم وضعی است و لکن گاهی اوقات حق بر حکم شارع اطلاق می گردد بنابراین در مقابل حق (به معنای خاص) بوده ... و آن (معنای خاص) عبارت از سلطنت ناقص بر مال یا شخص است (طهرانی، نامه مفید، ش ۴، ص ۱۷۱).

۱-۲. صورت‌بندی اقسام حق در مقام ثبوت

مشهور فقهای امامیه برای حق در مقایسه با حکم سه ویژگی را برشمرده‌اند: ۱. اسقاط پذیری حق ۲. نقل پذیری حق ۳. انتقال پذیری حق (انصاری، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۲۲۴؛ یزدی، ۱۳۷۸، ص ۵۶؛ خوانساری، ۱۴۲۴، ج ۱، ص ۱۰۷-۱۰۸). برخی استادان ویژگی چهارمی را با عنوان امکان تعهد به سلب حق نیز اضافه نموده‌اند (محقق داماد، ۱۳۸۱، ج ۲، ص ۲۸۷).

به هر حال از نظر مشهور فقها فارق اصلی برای تمیز حق از حکم همان سه ویژگی اول است. و نیز از طرفی لازم است صورت‌های مختلف حق در دو مقام ثبوت و اثبات مورد بررسی قرار گیرند.

فقهها در باره‌ی حق نسبت به اسقاط، نقل و انتقال صور مختلفی را طرح کرده‌اند؛ بدین معنا که حقوق نسبت به قبول این سه ویژگی و عدم آن چند حالت دارند. در مقام تصور و به اصطلاح علمی در مقام ثبوت می‌توان هفت صورت را به شرح زیر تصویر کرد:

۱. حقوق قابل اسقاط، نقل و انتقال؛

۲. حقوق قابل اسقاط فقط؛

۳. حقوق قابل نقل فقط؛

۴. حقوق قابل انتقال فقط؛

۵. حقوق قابل اسقاط و نقل فقط؛

۶. حقوق قابل اسقاط و انتقال فقط؛

۷. حقوق قابل نقل و انتقال فقط.

قابل ذکر است که صورت‌بندی فوق بر این فرض استوار است که در هر حقی حداقل یکی از آثار سه‌گانه‌ی فوق وجود دارد؛ یعنی به اصطلاح منطقی بر سبیل منع خلو هیچ حقی خالی از یکی از این سه ویژگی نمی‌باشد (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۰، ص ۵). لذا ما صورتی را که حق قابل اسقاط، نقل و انتقال نباشد در ضمن صور مربوط به حق نیاوردیم، زیرا در این فرض دیگر آن امر از قبیل احکام است و نه حقوق به معنای خاص آن که دلایل این نظر در ادامه با استناد به نظرات فقها می‌آید.

به هر حال روشن است که صور فوق به حسب مقام ثبوت قابل تصور است اما در مقام اثبات فقههای متأخر صور مختلفی را تصویر کرده‌اند که در ادامه اشاره می‌گردد.

۲-۲. صورت‌بندی اقسام حق در مقام اثبات

فقههای امامیه با توجه به ادله‌ی مثبت آثار حق و موارد و مصادیق آن هر یک صور مختلفی را برای اقسام حق ذکر نموده‌اند که در این قسمت به مهمترین این صورت‌بندی‌ها اشاره می‌گردد:

شیخ انصاری در کتاب «مکاسب» به مناسبت بحث عوض قرار گرفتن حقوق متعرض سه صورت شده است:

۱. حقوق غیر قابل معاوضه با مال (غیر قابل اسقاط، نقل و انتقال)؛ مانند حق حضانت و حق ولایت، حق طلاق که عوض قرار گرفتن آن‌ها جایز نیست.
 ۲. حقوق غیر قابل نقل (اما قابل اسقاط و انتقال)؛ مانند حق شفعه و حق خیار که حکم آن در عوض قرار گرفتن مانند صورت اول است.
 ۳. حقوق قابل انتقال (و قابل نقل و اسقاط)؛ مانند حق تحجیر که قابل معاوضه با مال و قابل نقل هستند که در عوض قرار گرفتن این قسم نیز اشکال است (انصاری، پیشین، ج ۱، صص ۲۲۴-۲۲۳).
- نکته‌ی قابل توجه در کلام شیخ انصاری آن است که مقصود از صورت اول (حقوق غیر قابل معاوضه با مال) همان فرض حق غیر قابل اسقاط، نقل و انتقال است که در بالا در پراکنش به آن اشاره شد، زیرا به قرینه‌ی صورت دوم و سوم و مثال‌های حق حضانت و حق ولایت و حق طلاق تفسیر صحیح عبارت شیخ جز این نمی‌باشد و برخی شارحان مکاسب نیز به این مطلب تصریح کرده‌اند (یزدی، پیشین، ص ۵۷؛ غروی، ۱۴۲۵، ج ۳۶، ص ۳۰-۳۱؛ تبریزی، ۱۴۱۶، ج ۲، ص ۹).
- از طرف دیگر مواردی مثل حق حضانت و حق ولایت از جمله‌ی احکام و حق به معنای عام آن هستند. توضیح آن که نگاهی به روایات معصومین (ع) و عبارات فقیهان امامی نشان می‌دهد که حق در اصطلاح فقهی آن دارای دو معناست؛ نخست: حق در معنای عام آن که شامل ملک، حکم و حق به معنای خاص می‌باشد. شاهد این مدعا مواردی نظیر حق ابوت، حق ولایت برای حاکم، حق وصایت، حق طلاق، حق حضانت و نظایر آن است که گرچه در لسان اخبار و کلمات فقها از آن به حق تعبیر شده لکن همه از مصادیق حکم است. دوم: حق به معنای خاص آن که در مقابل ملک و حکم است (فروغی، ۱۳۹۰، صص ۲۲-۲۳).
- بر این اساس فرض فوق به عنوان مصداق صورتی که حق قابل اسقاط، نقل و انتقال نمی‌باشد از بحث حق به معنای خاص آن خارج بوده و نباید مورد بحث قرار گیرد مگر از باب تکمیل بحث و به اصطلاح علما استطرادا آورده شود.
- برخی فقیهان صور بیشتری را احصا نموده‌اند که به مهمترین موارد آن اشاره می‌گردد. از جمله محقق یزدی در حاشیه اش بر «مکاسب» شیخ انصاری شش صورت را برای حق ذکر نموده است:
۱. حقوق غیر قابل اسقاط، نقل و انتقال قهری به مرگ؛ مانند حق ابوت، حق ولایت حاکم، حق وصایت و حق استمتاع برای زوج.

۲. حقوق غیر قابل اسقاط و غیر قابل نقل و انتقال به مرگ؛ مانند حق غیبت بنا بر وجوب رضایت صاحبش.

۳. حقوق قابل اسقاط و انتقال به مرگ و غیر قابل نقل؛ مانند حق شفعه بنا بر وجهی.

۴. حقوق قابل اسقاط و نقل به عوض و قابل انتقال به مرگ؛ مانند حق خیار، حق قصاص، حق الرهانه، حق تحجیر و حق شرط.

۵. حقوق قابل اسقاط و نقل بلاعوض و غیر قابل انتقال به مرگ؛ مانند حق قسم برای زوجه بنا بر نظر آن گروه از فقها که نقل آن به سایر زوجات را جایز می‌دانند.

۶. موردی که از نظر صحت اسقاط، نقل و انتقال محل شک است و از این قسم شمرده شده حق رجوع در عده‌ی رجعیه، و حق نفقه برای اقارب؛ مانند ابوبن و اولاد، و حق فسخ به سبب عیوب در نکاح، و حق سبق در امامت جماعت، و حق مطالبه در قرض و ودیعه و عاریه، و حق عزل در وکالت، و حق رجوع در هبه، و حق فسخ در سائر عقود جائزه مانند شرکت و مضاربه و غیر این موارد (یزدی، پیشین، ص ۵۶).

آنچه در عبارت محقق یزدی در حاشیه اش بر «مکاسب» جلب توجه می‌کند و خود وی هم به آن تفتن داشته و تصریح نیز بدان نموده آن است که برخی از این حقوق از جمله‌ی احکام هستند و این نشان می‌دهد که ایشان قابلیت اسقاط را از آثار حق می‌داند.

قابل ذکر است که محقق یزدی قسم ششم از حقوق را به موارد مشکوک از نظر آثار سه‌گانه اختصاص داده و در آن فهرستی از مصادیق مشتبه بین حق و حکم را به عنوان نمونه ارائه می‌دهد که در جای خود ارزشمند است. سید در آخر همین قسم تذکر می‌دهد که برخی از این گروه از احکامند.

به هر حال روشن است که قسم اول و دوم از قسم حقوق نبوده و نباید در ضمن صورت‌های حق آورده شود. در باره‌ی اقسام دیگر، نقل سخن محقق اصفهانی را بیان می‌داریم.

اما محقق اصفهانی در رساله‌ی «حق و حکم» پنج صورت را بیان می‌کند:

۱. حقوقی که قابلیت هیچ‌یک از اسقاط، نقل و انتقال را ندارند.

۲. حقوقی که قابل اسقاط‌اند اما نقل و انتقال را نمی‌پذیرند.

۳. حقوقی که قابلیت اسقاط و نقل را دارند و نه انتقال.

۴. حقوقی که قابلیت اسقاط، نقل و انتقال را دارند.

۵. حقوقی که قابلیت اسقاط و انتقال را دارند و نه نقل.

۳. خانواده

خانواده، نظامی اجتماعی و طبیعی با تمام ویژگی های خاص خود است. نظامی که یک دسته قواعد، نقش ها، ساختار قدرت، اشکال مراوده و ارتباط، روش های گفت گو و حل مسئله را که انجام موثر وظایف گوناگون را ممکن می سازد، ایجاد می کند. رابطه اعضای این خرده فرهنگ رابطه ای عمیق و چندلایه است (گلادینگ، ترجمه تاجیک اسمعیلی و رسولی، ۱۳۹۴). به عبارتی خانواده، نظام عاطفی پیچیده ای است که چند نسل را دربرمی گیرد و وجه تمایز آن با سایر نظام های اجتماعی در وفاداری، عاطفه و دائمی بودن عضویت در آن است (گلدنبرگ و گلدنبرگ، ۲۰۱۲).

یک عضو نظام می تواند به وسیله نظام یاری شود یا آسیب ببیند. به همین شکل یک عضو نظام، می تواند به نظام کمک کند یا آسیب بزند. تعاملات دایما رخ می دهند. از آنجایی که نظام خانواده به هر حال تشکیل می شود، تاثیر گذارترین نظام در زندگی یک فرد است و با تسهیل عملکرد خانواده، به هر عضو کمک می کند (کونولی و کونولی، ترجمه تبریزی، قدرتی و احمدی، ۱۳۸۹).

۳-۱. انواع خانواده

در منابع گوناگون ساختار اصلی خانواده به دو شکل در نظر گرفته می شود: خانواده گسترده و خانواده هسته ای. خانواده هسته ای از زن و شوهر و فرزندان ازدواج نکرده تشکیل می شود. این نوع خانواده بنیان جوامع صنعتی کنونی را تشکیل می دهد که در گسترش شهرنشینی و توسعه صنعتی شکل گرفته اند. خانواده گسترده بر بستگی های نسبی و سببی استوار است و شامل چند گروه خونی و چند گروه زناشویی می شود (فاضل نیا، ۱۳۹۳)، در حالی که در گذشته ازدواج از طریق خانواده و شبکه خویشاوندی صورت می گرفت؛ بنابراین می توان دریافت که مهم ترین تفاوت خانواده هسته ای با انواع دیگر خانواده، جدایی محل تولد و محل زندگی و همچنین نوع همسرگزینی است (توسلی، ۱۳۹۷).

دگرگونی در ساختار خانواده در جوامع صنعتی از کوچک شدن حجم خانواده، دگرگون شدن برداشت های افراد از طلاق و تغییراتی در نقش های مردان و زنان سرچشمه می گیرد (توسلی و فاضل، ۱۳۹۰).

در خانواده گسترده ی گذشته، مردان منابع بیشتری چون شغل و درآمد را در اختیار داشتند؛ لذا قدرت بیشتری از سوی آنها در خانه اعمال می شد، اما با تغییرات وسیع در جامعه مدرن، خانواده نیز دچار دگرگونی های عمیقی

شده است. یکی از این تغییرات، کنش متقابل میان زن و شوهر و تغییر در مفهوم نقش است (سایینی، ۱۹۹۱؛ به نقل از حسینیان، کرمی و امینی، ۱۳۹۱).

۲-۳. مولفه های توانمند ساز خانواده

باید در جهت توانمند سازی خانواده کوشید. هر خانواده دارای اعضای است که رشد فردی آنها مهم خواهد بود، هر چقدر اعضا توانمندتر باشد خانواده نیز قوی تر خواهد بود و چنین خانواده هایی ارتباط مناسب با دیگر نظام های جامعه برقرار خواهند نمود.

الف) بعد فردی: در بعد فردی که عوامل فردمحور است و غالباً بر شخصیت افراد تمرکز دارد.

ب) بعد خانوادگی: مولفه های توانمندساز خانواده در بعد خانوادگی که جهت گیری بر کل خانواده متمرکز است.

ج) بعد اجتماعی: مولفه های توانمندساز خانواده در بعد اجتماعی که در آن به عواملی که کل جامعه را در ارتباط با خانواده قرار می دهد، توجه می شود (آزادی، ۱۳۹۰).

۳-۳. خانواده از دیدگاه قرآن و سنت

خانواده و نقش آن به لحاظ تربیتی از اهمیت ویژه ای برخوردار است تا جایی که عوامل پدر، مادر، مکتب، جامعه و جامعه جهانی، شکل دهنده شخصیت و اخلاق تلقی می شوند و بر اساس قرآن کریم «ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم» (رعد، ۱۱)، وقتی می توان به اصلاح نهاد خانواده اقدام نمود که در وهله اول جایگاه خانواده در نظام اجتماعی به خوبی شناخته و درک شود و در وهله دوم برای تشکیل آن و به زبانی دیگر گزینش همسر، به رهنمودهای دین و عقل توجه کافی گردد و در وهله سوم رابطه همسر را از عشق های غریزی به رابطه توأم با مسئولیت و ساخت آینده و به ویژه نسل انسانی ارتقا داد و در وهله چهارم با شناخت کافی اعضای خانواده از وظایف خود، هر کدام اهتمام لازم را برای عمل به تکالیف خود داشته و در آخر خانواده را به عنوان جزء پایدار جامعه تلقی و اعتقاد راسخ به تاثیر و تاثر آن دو از یکدیگر داشته باشند (روشن، ۱۴۰۰، ص ۳).

۴-۳. ویژگی خانواده از نگاه ستیر بنیان گذار رویکرد خانواده درمانی تجربه گرا

ستیر؛ هفت ویژگی برای خانواده متصور است:

- فراهم کردن تجربه دیگرخواهی

- تولید نسل

- آموزش همکاری اقتصادی (تقسیم کار)

- حفظ حریم و تابوها، انتقال فرهنگ به فرزندان (انتقال عواطف، ارتباطات و ...)

- تشخیص زمان بلوغ و بزرگسالی و تغییر نقش ها

- فراهم کردن مراقبت های والدینی برای فرزندان (پروین و جان، ترجمه جوادی و کدیور، ۱۳۹۱).

۴. طلاق

۴-۱. معنای لغوی طلاق و رجوع و تعریف طلاق

الف) طلاق: در لغت به معنی گشودن گره و رها کردن است. طلاق جدا شدن زن از مرد، رها شدن زن از قید نکاح (طبق شرایط مقرر در دین) است (معین، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۲۲۲۹). در کتب لغت برای واژه طلاق معانی متعددی را ذکر کرده اند، از جمله آنها رهایی، آزاد کردن، ترک کردن، وا گذاشتن و مثلاً گفته می شود ناله طالق یعنی ناله آزاد و رها و یا عبارت طلقت القوم یعنی قوم را ترک کردم. در اصطلاح شرعی طلاق عبارت است از ازاله قید النکاح به صیغه مخصوصه یعنی طلاق زائل نمودن قید و پیوند نکاح است با صیغه مخصوص. کلمه صیغه مخصوصه برای جدا شدن طلاق از فسخ است زیرا در فسخ صیغه مخصوص نمی خواهد (طاهری، ح.م.۵، ج ۳، ص ۲۴۷).

ب) رجوع: در لغت به معنای بازگشتن، برگشتن، رجعت، بازگشت، برگشت، مراجعه (فرهنگ فارسی، ص ۱۶۴۰) است.

ج) تعریف طلاق: در فقه اسلامی در تعریف طلاق گفته اند: طلاق عبارت است از زائل کردن قید ازدواج با لفظ مخصوص (جواهر الکلام، ج ۳۲، ص ۲). طلاق مخصوص عقد دائم است. طلاق یک عمل حقوقی یک جانبه است و ناشی از اراده طرفین نیست. بعضی از استادان حقوق فرانسه طلاق (divorce) را چنین تعریف کرده اند: « طلاق قطع رابطه زناشویی به حکم دادگاه در زمان حیات زوجین به درخواست یکی از آنها یا هر دو با شرایط معین است» (حقوق خانواده، ج ۱، ص ۲۲۵؛ صفائی و عبدالعلی، ۱۳۴۶، ص ۳). در حقوق امروز ایران، طلاق ممکن است به حکم دادگاه یا بدون آن واقع شود و در تعریف آن می توان گفت: طلاق عبارتند از: «انحلال نکاح دائم با شرایط و تشریفات خاص از جانب مرد یا نماینده قانونی او» (حقوق خانواده، ج ۱، ص ۲۲۵). بنابراین طلاق ویژه نکاح دائم است و انحلال نکاح منقطع (متعه) از طریق بذل یا انقضای مدت صورت می گیرد (حقوق

خانواده، ج ۱، صص ۲۲۵-۲۲۶؛ ماده ۱۱۳۹ ق.م). از نظر ماهیت حقوقی در فقه اسلامی و قانون مدنی، طلاق ایقاعی است که از سوی مرد یا نماینده او واقع می‌شود. حتی در مواردی که طلاق بر اساس توافق زوجین صورت می‌گیرد باید آن را یک عمل حقوقی یک جانبه (ایقاع) به شمار آورد؛ زیرا توافق زوجین که شرط یا انگیزه طلاق می‌باشد غیر از خود آن است و طلاق یعنی آخرین عملی که با اجرای صیغه تحقق می‌پذیرد و رابطه نکاح را منحل می‌کند. بنابراین طلاق یک عمل حقوقی یک جانبه (ایقاع) است و ناشی از اراده طرفین نمی‌باشد (همان، ص ۲۲۶).

طلاق ایقاعی است، تشریفاتی که به موجب آن مرد به اراده خود یا به حکم دادگاه زنی را که به طور دائم در قید زوجیت اوست رها می‌سازد، از این تعریف خصوصیت‌های زیر استفاده می‌شود:

۱- طلاق ایقاع است: یعنی تنها به اراده مرد یا نماینده او واقع می‌شود و نیازی به موافقت زن ندارد. درست است که مطابق تبصره ماده ۳ از لایحه قانونی دادگاه مدنی خاص (روزنامه رسمی، ۱۳۵۸، ش ۱۰۰۸۸) زن و شوهر می‌توانند درباره طلاق توافق کنند و به استناد همین توافق از رجوع به دادگاه معاف شوند، دخالت دادگاه یا تراضی مجوز واقع ساختن و ثبت طلاق در محضر است و در وقوع عمل حقوقی اثر ندارد.

۲- طلاق عمل تشریفاتی است: گذشته از اینکه وقوع طلاق در صورت اختلاف باید به اذن دادگاه باشد و تحصیل این اذن تشریفات خاص دارد، اصل ایقاع نیز تنها به رضای مرد واقع نمی‌شود و به شرایط ویژه‌ای نیازمند است.

۳- طلاق به اراده شوهر واقع می‌شود: مقصود این نیست که زن هرگز نمی‌تواند درخواست طلاق کند یا رای دادگاه هیچ اثری در وقوع آن ندارد (حقوق خانواده، ج ۱، صص ۳۰۱-۳۰۰).

۲-۴. طلاق در فقه

اگرچه در برخی از ادیان پیشین طلاق امری غیر شرعی پنداشته می‌شد تا جایی که با رفرمی که صورت گرفت نحله‌ای از ایشان (مسیحیان پروتستان) طلاق را پذیرفتند ولی گروهی معدود در بین مسیحیان (مسیحیان کاتولیک) همچنان بر عدم مشروعیت طلاق اصرار داشته و زرتشتیان آن را به دلیل نقض عهد صحیح نمی‌دانند. بر اساس آیات الهی، اصل طلاق در شریعت محمدی (ص) با نزول آیاتی در قرآن (بقره، ۲۳۲ و ۲۲۹) تشریع شد ولی طلاق و جدایی در سنت پیامبر (ص) بسیار تقبیح شده است، تا جایی که مغبوض ترین حلال الهی نام گرفت. در یک ابتکار زیبا دادگاه اوقاف و وصایای قطیف و عربستان، که دادگاه اختصاصی شیعیان در استان شیعه نشین است، صیغه طلاق را در ماه مبارک رمضان جاری نمی‌کند.

۳-۴. طلاق در حقوق موضوعه

قانون مدنی که بر اساس دین اسلام و آرای مشهور فقیهان تدوین شده است، با تقنین ماده ۱۱۳۳ مرد می‌توانست هرگاه که خواست زن خود را مطلقه نماید، لیکن با آثار نامطلوبی که این ماده قانونی از خود به جا گذاشت، و باتوجه به پیامدهای روانی و اجتماعی نظیر افسردگی، اختلالات خواب و بی‌خوابی، گوشه‌گیری، پرخاشگری، کاهش عزت نفس، عدم تمرکز در محل کار و نیازهای اقتصادی و غیره، قانونگذار را به چاره‌اندیشی مجبور نمود تا آنکه این آزادی اراده در سال ۱۳۴۶ با تصویب قانون حمایت خانواده به موارد مشخصی محدود شد و برای اولین بار به نظر دادگاه و منوط به صدور گواهی عدم امکان سازش شد و بدین سان قانون مدنی نسخ ضمنی شد. با تصویب قانون دوم حمایت از حقوق خانواده در سال ۱۳۵۳ تلاش شد برای زوجین حقوق مساوی لحاظ شود و پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز با تصویب قانون دادگاه‌های مدنی خاص در سال ۱۳۵۸ برخی از خلاهای موجود را رفع کرد؛ لیکن به نوعی ماده ۱۱۳۳ را احیا نمود ولی از سوی دیگر با تاسیس نهاد داور (تبصره ۲ ماده ۳) سعی بر جلوگیری از تلاشی نهاد خانواده شد. در سال ۱۳۸۱ قانونگذار در اصلاحات خود ماده ۱۱۳۳ را بدین شکل اصلاح کرد: مرد می‌تواند با رعایت شرایط مقرر در این قانون با مراجعه به دادگاه تقاضای طلاق همسرش را بنماید. تبصره- زن نیز می‌تواند با وجود شرایط مقرر در موارد ۱۱۱۹، ۱۱۲۹ و ۱۱۳۰ این قانون از دادگاه تقاضای طلاق نماید.

اکنون نیز با تصویب قانون حمایت خانواده در سال ۱۳۹۱ به نوعی با بازگشت به ایده اولیه در قوانین حمایت خانواده سال‌های ۴۶ و ۵۳ تلاش شده تا حقوق یکسانی در طلاق برای زوجین در نظر گرفته شود. بنابراین زن و مرد هر دو می‌توانند متقاضی طلاق بوده و تحت شرایط مقرر در قانون از یکدیگر جدا شوند.

۴-۴. انواع طلاق

براساس نظر فقها دو نوع طلاق: ۱- بدعت (اللمعه الدمشقیه، ج ۲۰، ص ۵۱۱؛ قواعد الاحکام، ج ۲۰، ص ۴۵۴؛ شرایع الاسلام، ج ۲۰، ص ۳۷۶).

۲- سنت (فقه الرضا (ع)، ۱۹۹۰، ج ۲۰، ص ۳؛ صدوق، ابوجعفر؛ المقنع فی الفقه، ۱۹۹۰، ج ۲۰، ص ۱۱).

در فقه امامیه ذکر شده است.

طلاق بدعت عبارت است از، طلاقی که فاقد شرایط بوده و به هر شکل در شریعت ما حرام است، ولی طلاق سنت طلاقی است که در شریعت ما شناخته شده و دارای مشروعیت است و خود به سه گروه بائن، رجعی و عدی تقسیم شده است (شرایع الاسلام، ج ۲۰، ص ۳۷۶).

در طلاق بائن، شوهر حق رجوع ندارد (ماده ۱۱۴۴ ق.م) و طلاق بائن خود بر شش قسم است: غیرمدخوله - یائسه - صغیره - خلع - مبارات - طلاق سوم.

طلاق رجعی، طلاقی است که در ایام عده، زوج امکان رجوع دارد. به تعبیر دیگر به استثنای طلاق هایی که در بالا ذکر شد و همگی طلاق بائن می باشند، بقیه طلاق ها از نوع طلاق رجعی خواهند بود. در طلاق رجعی اعم از آنکه این رجوع انجام شود یا به وقوع نپیوندد، هم چنان عنوان رجعی به آن اطلاق می گردد؛ اطلاق طلاق رجعی به این نوع طلاق به واسطه جواز رجوع در آن است و هم چون اطلاق کاتب بر مطلق انسان است از آن حیث که انسان ولو آنکه بالفعل کاتب نباشد لیکن بالقوه دارای چنین امکان استعدادی است (الروضه البهیة، ج ۶، ص ۳۵).

طلاق عدی، یکی از انواع طلاق رجعی است که مرد در ایام عده به زن رجوع می کند و پس از نزدیکی در طهری دیگر زن را طلاق می دهد.

انواع دیگر طلاق، طلاق توافقی و طلاق قضائی است.

طلاق قضائی، بحث اصلی این است که چنانچه طلاق به درخواست زوجه و از جانب دادگاه واقع شود چه ماهیتی دارد، بائن است یا رجعی یا اینکه باید برای آن شق سومی در نظر گرفت؟ بررسی منابع فقهی گویای این امر است که فقهای متقدم متعرض این مطلب نشده و آن را به سکوت گذرانده اند و تنها در خصوص زنی که شوهرش غائب مفقودالاثَر می باشد بحث نموده اند. از میان فقهای متاخر نیز تنها آیت الله خویی (ره) در این خصوص اظهار نظر کرده است.

الف (طلاق قضائی رجعی است: برخی از حقوقدانان بر این عقیده اند که طلاق قضایی رجعی است و استدلال می کنند که اصل در طلاق ها رجعی بودن است و بائن بودن محتاج به دلیل است این اصل را ماده ۱۱۴۵ ق.م بیان کرده است...، از این اصل، نتیجه مهمی می توان گرفت و آن این است که در مورد شک در رجعی یا بائن بودن طلاق باید آن مورد را محکوم به حکم طلاق رجعی دانست تا خلاف آن اثبات شود (حقوق خانواده، ص ۲۴۵).

دکتر کاتوزیان نیز معتقد است که طلاق قضائی در همه حال رجعی است. منتها، در جایی که طلاق به درخواست زن انجام می شود و به حکم دادگاه انجام می شود، رجوع شوهر با مانع نظم عمومی روبرو است (دوره حقوق مدنی خانواده، ج ۱، ص ۳۹۰).

در رد رجعی بودن طلاق قضائی می‌توان گفت که پذیرش این مسئله نقض غرض است زیرا مواردی که زن مجاز دانسته شده است که از دادگاه درخواست طلاق نماید، محدود به موارد خاصی است که در آن موارد ادامه زندگی برای زن غیر قابل تحمل شده است لذا چگونه می‌شود که پس از طی مراحل مختلف دادرسی و تحقق طلاق قضائی، به یکباره با رجوع مرد مواجه شود به ویژه که اراده مرد در تحقق طلاق هیچ تاثیری نداشته ولی همین اراده در رجوع از آن طلاق نقش اصلی را ایفا نماید.

(ب) طلاق قضائی بائن است: اکثر حقوقدانان بر این عقیده‌اند که طلاق قضائی بائن است؛ دکتر امامی معتقدند که چنین طلاق بائن است و رجعی دانستن آن را امری غیر عقلایی و لغو می‌دانند که با فلسفه طلاق قضائی ناسازگار است. از سوی دیگر ایشان معتقدند آنچه که در ماده ۱۱۴۵ ق.م.آ آمده است ناظر به طلاق‌هایی است که توسط شوهر واقع می‌گردد (حقوق مدنی، ج ۵، صص ۶۶-۶۵).

(ج) طلاق قضائی در حکم بائن است: با توجه به مقتضیات جوامع کنونی می‌توان در این باب اظهار نظر نمود و مناسب‌ترین قانون را تصویب و اجرا کرد که از یک طرف راه سوء استفاده‌های احتمالی سد شود و از طرف دیگر حقوق زنان پایمال نگردد. در توجیه این دیدگاه باید گفت که اولاً با توجه به ماده ۱۰۳۰ ق.م.ا اگر در مدت عده شوهر غائب، مراجعه کند نسبت به طلاق حق رجوع دارد چرا که در واقع علت درخواست طلاق غیبت شوهر بوده و با مراجعه وی در زمان عده علت درخواست مرتفع گردیده و در نتیجه می‌تواند رجوع کند در سایر موارد طلاق قضائی نیز در صورتی که علت درخواست طلاق در مدت عده رفع شود، شوهر با اجازه دادگاه می‌تواند رجوع کند. ثانیاً نظر آیت الله خویی (ره) نیز به گونه‌ای بیان شده که به نظر می‌رسد ایشان نیز قائل به این دیدگاه هستند. ایشان طلاق قضائی را از این جهت بائن دانسته‌اند که برای شوهر حق رجوعی نیست چرا که آن را به صورت تعلیل آورده‌اند (منهج الصالحین، ج ۲، ص ۳۲۸).

طلاق که زن در آن حق وکالت از جانب همسر خود دارد نیز به درخواست زن انجام می‌شود که در ادامه مطالب بیشتر به آن و پیامدهایش خواهیم پرداخت.

و بحثی دیگر در مورد طلاق ایرانیان مقیم خارج است که، براساس ماده ۶ ق.م.ا بر احوال شخصیه از قبیل نکاح، طلاق، اهلیت و ارث اتباع ایران ولو مقیم در خارج باشند، قانون ایران حاکم است و مطابق ماده ۲۴ ق.ح.خ. ۹۱ دادگاه صلاحیت صدور حکم طلاق را داشته و از سوی دیگر براساس ماده ۲۰ همین قانون ثبت آن الزامی است.

۴-۵. طلاق از نظر علم روان شناسی

اکنون لازم می‌آید که بحث در مورد طلاق را از ابعادی دیگر نظیر بعد روان شناسی نیز مورد بحث قرار دهیم.

۴-۵-۱. تعریف طلاق

طلاق فرایندی است که با تجربه بحران عاطفی هر دو زوج شروع می شود و با تلاش برای حل تعارض از طریق ورود به موقعیت جدید با نقش ها و سبک زندگی جدید خاتمه می یابد (شیخی، خسروی، غریبی، قلی زاده و حسین زاده، ۱۳۹۱). از معتبرترین شاخص های نارضایتی در روابط زناشویی، نوعی گسستگی عاطفی زوجین و یا حداقل یکی از زوجین است.

۴-۵-۲. انواع طلاق

طلاق آشکار یا رسمی: طلاق که همسران با مراجعه به دادگاه به طور رسمی از هم جدا شده و سند ازدواج خود را باطل کرده باشند.

طلاق عاطفی یا پنهان: طلاق است که از هر نظر ویژگی های طلاق آشکار را دارد، ولی به دلیل وجود موانع فرهنگی، ارزشی، معنوی، موقعیتی و قانونی آشکار نمی شود؛ در واقع این طلاق ها بدون اینکه ازدواج باطل شود اتفاق می افتند، و همسران سال ها زیر یک سقف با حداقل ارتباط (حتی ارتباط کلامی) بهترین ایام عمر خود را سپری می کنند (ستوده و بهاری، ۱۳۹۰).

به بیان دیگر، آمار رسمی طلاق به طور کامل نشان دهنده میزان ناکامی همسران در زندگی زناشویی نیست، زیرا در کنار آن، آمار بزرگ تری به طلاق های عاطفی اختصاص دارد، یعنی به زندگی های خاموش و توخالی که زن و مرد در کنار هم به سردی زندگی می کنند ولی تقاضای طلاق قانونی نمی کنند (اعزازی، ۱۳۹۰). طلاق عاطفی را اولین مرحله در فرایند طلاق و بیانگر رابطه زناشویی روبه زوالی می دانند که احساس بیگانگی، جایگزین آن می شود (به نقل از اولسون و دفراین، ۲۰۰۶).

در بررسی علل طلاق عاطفی افزون بر عوامل اجتماعی، اقتصادی و حقوقی به عوامل روان شناختی موثر در این زمینه از جمله سبک های دلبستگی ناایمن، طرحواره های ناسازگار اولیه و دشواری در تنظیم هیجان که می توانند از بدرفتاری در دوران کودکی نشئت بگیرند اشاره نمود. سابقه بدرفتاری در کودکی و تجربه های ناگوار کودکی در زمینه تحول و سازگاری شخصیت در دوران بزرگسالی آثار و پیامدهای دراز مدت و ناخوشایندی دارد (لیلی، ۲۰۰۸). افراد دارای سبک دلبستگی ناایمن هنگام تعامل با دیگران احساس ناامنی می کنند، به همین دلیل با دیگران روابطی بی ثبات، هیجانی و توأم با حسادت برقرار می کنند (سنجر و سلیمی، ۲۰۱۳). طبق پژوهشی از خبری و مهدیان (۱۴۰۰) نتایج تحلیل مسیر نشان داد که طرحواره های ناسازگار اولیه، واسطه ارتباط بین سبک های دلبستگی (ایمن، ناایمن-اجتنابی و ناایمن-دوسوگرا) با طلاق عاطفی در زوجین بود و هم چنین بین طرحواره های ناسازگار اولیه (حوزه ی خودگردانی و عملکرد مختل) و طلاق عاطفی رابطه معنی دار بود و علاوه

بر این بین طرحواره های ناسازگار اولیه (حوزه ی خودگردانی و عملکرد مختل) و سبک های دلبستگی (ایمن، ناایمن-اجتنابی و ناایمن-دوسوگرا) نیز رابطه معنی داری به دست آمد و به طور کلی، این پژوهش، نقش سبک های دلبستگی را در بروز طلاق عاطفی و نقش واسطه ای طرح واره های ناسازگار اولیه(حوزه ی خودگردانی و عملکرد مختل) را در ارتباط میان متغیرهای فوق مورد تأیید قرار داد. و براساس پژوهشی؛ سبک‌های دلبستگی ناایمن با طلاق عاطفی و افسردگی و اضطراب بالا در زنان همراه بود (شهلاوند، ۲۰۱۲).

هنگامی که کودک مورد بدرفتاری به ویژه از سوی والدین قرار می‌گیرد این احساس در او ایجاد می‌شود که دنیا مکان امنی نیست و نمی‌توان به دیگران اعتماد کرد و نداشتن اطمینان و اعتماد در ایجاد یا تداوم ارتباط با دیگران اختلال ایجاد می‌کند و این بی‌اعتمادی نسبت به دیگران و دنیا موجب افسردگی وی می‌شود (پاپی، ۲۰۱۳).

نتایج پژوهش غفوری و گل پرور (۱۳۸۸)، رسولی و فرح بخش (۱۳۸۸)، شکرکن و همکاران (۱۳۸۵)، رضازاده (۱۳۸۱)، بشارت (۱۳۸۵) و عطاری و محرابی زاده (۲۰۰۶) گویای این واقعیت است که هر چه زوجین از ویژگیهای مربوط به سبکهای دلبستگی اجتنابی و دوسوگرا که از انواع سبک های دلبستگی ناایمن هستند به میزان بیشتر و از ویژگیهای مربوط به سبک دلبستگی ایمن به میزان کمتری برخوردار باشند، پیش بینی شکست در رابطه زناشویی بیشتر خواهد بود. برعکس، هر چه زوجین به میزان بیشتری دارای ویژگی‌های سبک دلبستگی ایمن باشند و از ویژگیهای سبکهای اجتنابی و دوسوگرا به میزان اندکی برخوردار باشند یا فاقد آنها باشند، موفقیت در رابطه زناشویی بیشتر خواهد بود. در تبیین این نکته می‌توان اعلام داشت که مفهوم دلبستگی به همسر، برای زنان و شوهران جزء پاداش‌های ازدواج قلمداد می‌شود. در یک رابطه زناشویی زن و شوهری که دارای سبک دلبستگی ایمن باشند، بیشتر احتمال دارد که همدیگر را دوست داشته باشند، خوش مشرب باشند، درماندگی خود را اعلام کنند، تقاضای حمایت کنند و به نحو سازنده‌ای احساسات منفی خود را در حل مسأله تعدیل نمایند و در نهایت در حفظ روابط طولانی کوشش بیشتری به عمل آورند. بر عکس، زوجینی که دارای سبک دلبستگی ناایمن هستند کمتر به همدیگر اعتماد دارند، کمتر به ارضای نیازهای اساسی همدیگر از جمله آرامش، مراقبت و کامرواسازی جنسی توجه داشته؛ وسواس و مشغولیت ذهنی بیشتری در مورد شریک خود دارند، خصمانه‌ترند و کمتر به صحبت با همدیگر می‌پردازند و در نتیجه احساس تعهد کمتری نسبت به همدیگر دارند. بنابراین، بیشتر احتمال دارد در جهت قطع این پیوند و در نهایت طلاق گام بردارند. نظریه بالبی در خصوص دلبستگی بر دو فرض استوار است. فرض اول: مراقب پذیرا و قابل دسترس (معمولا مادر) باید پایگاه امنی برای کودک به وجود آورد. کودک نیاز دارد، بداند که این مراقب در دسترس و قابل اعتماد است. اگر این قابل اعتماد بودن وجود داشته باشد، کودک بهتر می‌تواند هنگام کاوش کردن محیط، احساس اطمینان و امنیت کند، این رابطه پیوند دهنده، در دلبسته شدن مراقب به کودک نقش دارد و به بقای کودک کمک شایانی

می‌کند، فرض دوم: رابطه پیوند دهنده (یا فقدان آن) درونی می‌شود و به عنوان یک مدل روانی عمل می‌کند که روابط دوستی و عاشقانه بر آن استوار می‌شود. بنابراین، اولین دلبستگی پیوند دهنده، برای هر رابطه‌ای اهمیت زیادی دارد.

با این حال، برای این که این پیوند برقرار شود، کودک نباید فقط گیرنده منفعل رفتار اطرافیان و به ویژه مراقب باشد، حتی اگر این رفتار از در دسترس بودن و قابل اعتماد بودن خبر دهد. سبک دلبستگی ارتباط بین دو نفر است نه صفتی که مادر به کودک اعطا کرده باشد. این یک خیابان دو طرفه است. کودک و مراقب باید نسبت به هم پاسخ دهنده باشند و باید بر رفتار یکدیگر تاثیر بگذارند (فیست، ۲۰۰۷).

۴-۳. علل و انگیزه های طلاق

مهمترین عوامل زمینه ساز طلاق را می‌توان در چهار محور کلی دسته‌بندی کرد: بستر اقتصادی، بسترهای فردی - روان شناختی، بسترهای ارتباطی و بسترهای اجتماعی - فرهنگی. در میان ابعاد چهارگانه فوق عوامل فردی و روان شناختی بیشترین سهم را دارند.

۱-بستر اقتصادی: تغییر فرهنگ الگوی مشارکت اجتماعی - اقتصادی می‌تواند زمینه ساز طلاق گردد، با توجه به مشارکت زنان در هزینه‌های خانواده، بر توقعات آنان برای مشارکت در مدیریت افزوده و با کم شدن ترس از آینده به دلیل دسترسی به منابع اقتصادی ثابت از دلهره آنها از آینده در صورت بروز اختلافات کاسته است (ملک زاده، ۱۳۹۷).

۲-بستر ارتباطی: به طور کلی مهارت‌های ارتباطی زوجین عامل موثری در بقاء روابط زناشویی سالم و سازنده در زوجین است که در صورت مختل شدن، می‌تواند رابطه زناشویی را با مشکل جدی مواجه سازد و مقابله با تعارض را در زوجین تحت تاثیر قرار دهد (برگ، ۲۰۱۷). سکالدمن (۲۰۱۲) عدم توانایی زوجین در ایجاد ارتباط و نحوه عشق ورزیدن به یکدیگر را به عنوان علت طلاق در زوجین مطلقه مطرح کرد. از این رو درک غیر واقع بینانه از نقش همسری در دو جنس و انتظارات متقابل، فقدان و ضعف آمادگی و آگاهی زن و شوهر به ویژه نسبت به شیوه‌های ارتباطی و عاطفی از عوامل موثر ارتباطی زمینه ساز طلاق است (محمدپور، ۱۳۹۳).

از عوامل دیگر موثر در افزایش نرخ طلاق، ارزش‌ها و هدف‌هایی است که افراد در رابطه زناشویی دنبال می‌کنند. برای نمونه، افراد بسیاری بنا به اقرار خودشان با هدف خوشبختی تن به ازدواج می‌دهند. در نتیجه، هنگامی که خشنودی از زندگی زناشویی موقتا کاهش یابد یا رو به کاهش گذارد، تنها راه آنان طلاق است. رضایت زناشویی زن یا شوهر تابعی است از نسبت خوشایندی به ناخوشایندی (یعنی نسبت پاداش - هزینه) (برنشتاین و برنشتاین، ترجمه پورعابدی منشی، ۱۳۸۹).

۳-بستر اجتماعی- فرهنگی: آشنا نبودن نسل جوان با مهارت‌های لازم، برای داشتن روابط سالم و آداب صحیح یک زندگی مشترک منطبق با فرهنگ بومی خانواده‌های ایرانی، از جمله مهارت‌های ارتباطی و عاطفی، مهارت‌های شغلی، مهارت مواجهه با بحران‌های اقتصادی، استرس‌های عصبی و ناکامی‌ها، زندگی زوجین جوان را با بحران مواجه ساخته است. عدم انتقال صحیح شیوه‌های قومی به نسل جدید برای ورود به حیات خانوادگی، به دلیل کم توجهی خانواده و نهادهای رسمی، آن هم در عصر جدید با گسترش خانواده هسته‌ای، باعث اختلال در کارکردهای اصلی نهادهای اجتماعی شده است (مسعودی نیا، بانکی پور و قلی زاده، ۱۳۹۴).

عدم پایبندی به ارزش‌های اجتماعی و نیاز خانواده را می‌توان در افزایش توقعات، انحرافات و نارضایتی جنسی، تغییر در نقش‌های جنسیتی، تاثیر منفی رسانه‌ها و وجود باورهای نادرست در فرد نشان داد (قاسم پور، ۱۳۹۰).

۴-بسترهای فردی / روان شناختی: عوامل فردی، عوامل ارثی و فیزیولوژیک، ویژگی‌های شخصیتی و روانی را شامل می‌شود. همچنین وجود اختلال ناهنجاری‌های روانی از دیگر عوامل آسیب‌زا در خانواده وزندگی زناشویی محسوب می‌شوند. عدم ارضای غریزه جنسی نیز می‌تواند به صورت عدم سازگاری زناشویی بروز کند و منجر به طلاق گردد (محمدپور، ۱۳۹۳).

شاخص خطر آفرین برای آشفستگی رابطه و طلاق، اختلال روانی شخص در گذشته و یا حال است. قسمت اعظم مشکلات ارتباطی و طلاق در میان افراد مبتلا به اختلال روانی شدید، افسردگی و برخی اختلالات اضطرابی گزارش شده است. به طوری که می‌توان گفت تعارضات زناشویی و اختلالات روان شناختی به طور متقابل بر روی یکدیگر تاثیر دارند (هالفورد، ترجمه تبریزی و همکاران، ۱۳۸۴).

نرسیدن به بلوغ لازم و مناسب فکری، عاطفی و اجتماعی نیز در طلاق و جدایی موثر است. احتمال پایداری زندگی زوجینی که (یا لاقلاً یکی از آنها) در بُعد فکری، اجتماعی به ویژه عاطفی دارای پختگی مناسب نباشند، کمتر است. بلوغ عاطفی متضمن وجود بده بستان عاطفی و قابلیت درک احساس دیگری یا همدلی است و فراتر از همه به رسمیت شناختن نیازهای دیگری و پذیرش مسئولیت برآوردن آن نیازها می‌باشد (ستوده و بهاری، ۱۳۹۰). افرادی که به بلوغ عاطفی نرسیده‌اند تنها در زندگی به خود فکر می‌کنند. هدف این افراد از ازدواج فقط حمایت شدن است (یونسی، ۱۳۸۷).

۴-۵-۴. نظریه‌های روان شناسی طلاق

در مورد علل طلاق نظریه پردازان حوزه زوج درمانی دیدگاه‌های گوناگونی را مطرح نموده‌اند:

نظریه پردازان روان تحلیلگری با تاکید بر علل درون فردی ناسازگاری، ویژگی‌های شخصیتی شریک ازدواج را عامل ناپایداری و بروز مشکلات زناشویی و خانوادگی می‌دانند. در این نظریه، علاوه بر سوابق و تجارب فرد، خانواده نیز از اهمیت بالایی برخوردار است؛ زیرا فرض بر این است که فرد؛ تعارض‌های درون روانی خود را از خانواده اصلی خود وارد زندگی زناشویی کرده و آن را در روابط جدید با همسر و فرزندانش فراقکن می‌کند (رایس، ۱۹۹۴؛ به نقل از عنایت، نجفی اصل و زارع، ۱۳۹۲).

دیدگاه انتقال بین نسلی، نیز پدیده طلاق را نتیجه تعارضات حل نشده خانوادگی و شخصی اولیه زوجین می‌داند. در دیدگاه روان پویایی هم ریشه اکثر مشکلات زناشویی را نتیجه تعارضات حل نشده دوران کودکی زوجین می‌داند (هاروی، ۲۰۱۱).

گلیک (۲۰۰۳) در دیدگاه تحولی خانواده، رابطه عاشقانه ازدواج و تعهد را مراحل اصلی زندگی می‌داند که در آن وظایفی مانند فردیت، هویت و صمیمیت برای زوجین وجود دارد. به لحاظ آسیب شناسی خانواده، ازدواج و طلاق هر دو ممکن است مانع ارضا این دو نیاز در زوجین گردند. بعضی وقت‌ها که زوجین نتوانند از طریق ازدواج دو نیاز اصلی خود یعنی هویت و صمیمیت را به دست آورند ممکن است طلاق را انتخاب کنند تا شاید از طریق طلاق بتوانند این دو نیاز اساسی را تامین نمایند.

تئوری پردازان سیستمی هر عنصری را وابسته به محیط خود و سایر عناصر سیستمی در نظر می‌گیرند که خود نیز جزئی از آن باشد. در این دیدگاه باید هر جزئی را بر حسب رابطه‌اش با سایر اجزا تعریف کرد. سیستم‌ها بر وابستگی متقابل اعضا خانواده به یکدیگر تاکید دارد که تنها محدود به امور مالی، مسکن و غذا نیست بلکه عشق، محبت، رفاقت، همراهی، اجتماعی شدن و بسیار نیازهای غیر محسوس دیگر را نیز در بر می‌گیرد (رایس، ۱۹۹۴؛ به نقل از عنایت و همکاران، ۱۳۹۲). سیستم گرایان، نظام‌های خانواده را در تعامل با نظام‌های بزرگتر خارج از خود فهم می‌کنند و بر این باورند که در صورت بروز تعارض بین راه حل‌های نظام خانواده و راه حل‌های نظام اجتماعی، احتمال اغتشاش و آشفتگی افزایش می‌یابد (مینوچین، ترجمه ثنایی، ۱۳۹۷).

بر مبنای نظریه عقلانی - عاطفی، ناسازگاری زناشویی علت مسائل بین فردی و رفتارهای نارسای زن و مرد است و احساسات و رفتارهای آشفته موجود در روابط؛ صرفاً معلول رفتار غلط یکی از طرفین با یک عامل آسیب زای دیگر نیست. بلکه نحوه تفکر، مورد توجه قرار می‌گیرد، زیرا تفکر می‌تواند به طور گسترده به هیجان‌ها و تعاملات آشفته میان زن و مرد و در نهایت اختلال فردی و ارتباطی منجر شود (رایس، ۱۹۹۴؛ به نقل از عنایت و همکاران، ۱۳۹۲).

۴-۵-۵. عوارض طلاق

طلاق دارای عوارض منفی بر زوج، فرزندان، خانواده‌ها و جامعه خواهد بود. بعضی از عوارض طلاق در کوتاه مدت و سطحی خود را نشان می‌دهد و بعضی عوارض آن بلند مدت و عمقی است. هرچه افراد از لحاظ شخصیتی

قوی‌تر باشند و از حمایت‌های خانوادگی و اجتماعی بیشتری برخوردار باشند، شدت احتمال عوارض کاسته خواهد شد بنابراین والدینی که به هر دلیل با یکدیگر نتوانستند کنار بیایند، باید لااقل به خاطر فرزندان تلاش کنند که آسیب به آنها کمتر شود. هر چقدر والدین آگاهانه‌تر و مسئولانه‌تر عمل کنند احتمال عوارض طلاق بر فرزندان نیز کمتر خواهد شد. طلاق والدین مجموعه‌ای وسیع از تغییرات و سازماندهی‌های مجدد را در خانواده ایجاد می‌کند که در طول زمان بر سازگاری کودک تاثیر می‌گذارد. این تغییرات شامل تغییر محل سکونت، روابط خانوادگی و استانداردهای زندگی می‌شود که نه تنها سازگاری زوجین بلکه تعادل روانی فرزندان و اطرافیان آنها را نیز به خطر می‌اندازد (جرمی، ۲۰۱۵). طلاق والدین یکی از عمده‌ترین رویدادهای استرس‌زایی است که کودکان و نوجوانان با آن مواجه می‌شوند و اثرات کوتاه مدت و بلند مدت اقتصادی، اجتماعی، عاطفی و هیجانی در بزرگسالی بر جای می‌گذارد در این میان کودکان طلاق به خاطر سن پایین‌تر و مهارت‌های ناکارآمد بیشترین آسیب را متحمل می‌شوند (فاگان و چرچیل، ۲۰۱۲).

نگرش فرهنگ عامه به طلاق موجب نوعی بی‌اعتباری زنان مطلقه در جامعه است. همچنین تنش‌هایی که از نگرش‌های فرهنگی و مذهبی می‌باشد، آسیب مضاعفی بر روان زنان خواهد بود؛ از سویی در فرهنگ ما زنان مطلقه تهدیدی برای روابط و زندگی خانوادگی دوستان و خویشان بوده و این نگاه، آنان را منزوی و تنهاتر خواهد ساخت و حتی ممکن است موجب بروز رفتارهای انحرافی شود (کلانتری و روشنفکر، ۱۳۹۰).

مشکلات اقتصادی و معیشتی، تن دادن به ازدواج‌های موقت و یا خارج از عرف اجتماعی، افسردگی، سرخوردگی و کاهش رضایت از زندگی، پذیرش نقش‌های چندگانه و تعدد نقش‌ها، مشکلات ناشی از عدم حضانت فرزندان، دلتنگی و از دست دادن سلامت روانی و جسمی و غیره از جمله آثار و پیامدهایی است که زنان مطلقه با آن درگیر هستند (صدر الاشرافی، خنکدار طارسی، شمخانی و یوسفی افرشته، ۱۳۹۱).

۵. وکالت

ماده ی ۶۵۶ ق.م در تعریف عقد وکالت چنین بیان می‌کند: «وکالت عقدی است که به موجب آن یکی از طرفین، طرف دیگر را برای انجام امری نائب خود می‌نماید.» و همانطوری که از این ماده فهمیده می‌شود اثر اصلی عقد وکالت، اعطای اذن و نیابت است. ماده ی ۶۵۶ ق.م تعریف ناقصی از آن کرده است زیرا عقد مضاربه و ودیعه وارد آن تعریف می‌شوند. عناصر عقد وکالت امور ذیل است: کسی که دیگری را نایب در تصرفات حقوقی برای خود کند. تصرف در این عنصر اعم است از: الف- تصرف ناقل مال مانند بیع و اجاره. ب- تصرف استیفائی برای استیفای منافع مال چنانکه در مضاربه دیده می‌شود. ج- تصرف اداری برای اصلاح مال و صیانت آن مانند

تصرف در عقد ودیعه. به همین رو در تعریف آن گفته اند: الودیعه استنباه فی الحفظ. _ این نیابت برای زمان حیات است نه بعد از ممات. پس وصیت عهدی از تعریف وکالت خارج شد. مورد نیابت نباید مشمول یکی از عقود معینه باشد. پس مضاربه و ودیعه از تعریف وکالت خارج شد. _ مورد وکالت نباید از امور قائم به شخص موکل باشد. _ مورد وکالت باید از اموری باشد که خود موکل بتواند آن را صورت دهد پس تبعه ی خارجه نمی توانند به ایرانی وکالت در خرید مال غیرمنقول دهند. _ استنباه به صورت عقد است بین نائب و منوب عنه یعنی بین وکیل و موکل (جعفری لنگرودی، ۱۳۹۱، ص ۳۸۳۳).

بعضی از نویسندگان حقوقی در تعریف عقد وکالت بیان کرده اند که: در نتیجه ی عقد وکالت، وکیل به جای موکل امر مورد وکالت را انجام می دهد و از نظر حقوقی مانند آن است که موکل خود آن امر مورد وکالت را انجام می دهد (امامی، ۱۳۶۲، ص ۲۱۳). وکالت دادن اختیار به دیگری است تا عملی را به نام و به نفع وی انجام دهد. وکالت عمل حقوقی است که به موجب آن یک شخص (اعم از طبیعی یا حقوقی) دیگری یا دیگران را در امر یا امور خاصی نایب خود قرار دهد (کاتوزیان، ۱۳۸۹، ص ۱۰۸).

و همچنین فقهاء در تعریف عقد وکالت بیان می کنند که: وکالت از عقود امضایی است که پیش از شریعت اسلام نیز در بین مردم رایج بوده و شارع با اضافه کردن قیودی مختصر آن را امضاء کرده است. و برخی از فقهاء به واسطه روشن بودن مفهوم وکالت از تعریف خودداری کرده و برخی دیگر نیز سعی کرده اند که تعریفی از وکالت ارائه کنند که دربردارنده ی واقعیت خارجی و حدود شرعی آن باشد. وکالت عبارتست از اینکه؛ انسان کار خود را به دیگری واگذار کند تا زنده است انجام دهد و یا تا زنده است یکی، از امور او را راه بیاندارد (امام خمینی، ۱۳۷۳، ص ۲۶۷). وکالت را به معنای نیابت و نمایندگی در تصرف می دانند (مکی عاملی، ۱۳۸۸، ص ۲۲۳). وکالت بالذات عبارت از نایب قرار دادن در تصرف است تا نایب قرار دادنی که در مانند مضاربه، مزارعه و مساقات وجود دارد داخل تعریف فوق نشود (مکی عاملی، ۱۳۹۱، ص ۷۹). حقیقت وکالت عبارت است از عقدی که شخص دیگری را بر تصرفی که برای خود او رواست مسلط سازد. شاهد بر مطلب سوره ی انعام آیه ۱۰۲ (... لا إِلَهَ هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ) سوره ی آل عمران آیه ۱۷۳ (... حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ) سوره ی ملک آیه ۲۹ (... وَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا) سوره ی انعام آیه ۸۹ (... وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيَسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ) است. که همه به اصل واحدی باز می گردد که آن سلطه می باشد. بنابراین هرگاه وکالت به خدا نسبت داده شود، سلطنت عام است و هرگاه که به انسان نسبت داده شود، تسلط خاص می باشد (نجفی، ۱۳۵۹، ص ۵). وکالت نیابت دادن برای تصرف در امری از امور در زمان حیات است (طباطبایی یزدی، ۱۴۱۴، ص ۱۱۹). وکالت را نیابت دادن ویژه بیان کرده اند (نجفی، ۱۴۰۴، ص ۳۴۷). بنابراین، از تعاریف فوق به دست می آید که نظر مشهور فقهاء بر آن است که وکالت، اعطای نیابت در تصرف است. ممکن است از ظاهر ماده ی ۶۵۶ ق.م چنین برداشت شود که موضوع وکالت می تواند یک عمل حقوقی مانند فروش خانه یا یک امر مادی

مانند کشیدن نقاشی باشد و قانون مدنی ایران هم به صراحت مشخص نکرده است که موضوع وکالت یک عمل حقوقی است یا یک امر مادی. ولی به نظر می‌رسد که امور وکالتی از نوع اعمال حقوقی باشد نه امر مادی. و با توجه به ماده ۶۶۲ ق.م. «وکالت باید در امری داده شود که خود موکل بتواند آن را بجا آورد. وکیل هم باید کسی باشد که برای انجام آن امر اهلیت داشته باشد.» که تنها ناظر به اعمال حقوقی است. زیرا اهلیت برای انجام عمل حقوقی است نه اعمال مادی. در فقه، فقهای امامیه در مورد اینکه موضوع وکالت شامل اعمال حقوقی است یا مادی؛ تصریح نکرده اند ولی با توجه به تعریف مشهور فقها که عقد وکالت را استنباط در تصرف می‌دانند چنین استنباط می‌شود که موضوع وکالت شامل اعمال حقوقی می‌شود.

۱-۵. نظرات فقهی و حقوقی در خصوص ماهیت وکالت

در زیر ماهیت وکالت را از جهت عقد یا ایقاع بودن در حقوق ایران و فقه مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۱-۵-۱. نظرات حقوقی

قانون مدنی به پیروی از نظر مشهور در فقه، وکالت را عقد دانسته است. اگر چه در ماده ۶۵۶ ق.م. «وکالت عقدی است که به موجب آن یکی از طرفین طرف دیگر را برای انجام امری نایب خود می‌نماید.» فقط به اراده موکل اشاره شده است ولی با توجه به ماده ۶۵۷ ق.م. «تحقق وکالت منوط به قبول وکیل است.» عقد بودن وکالت را مورد اشاره قرار داده است. و در عقد وکالت نیازی نیست که ایجاب یا قبول حتماً به لفظ باشد بلکه اگر فعلی دلالت بر ایجاب یا قبول توسط وکیل و موکل کند عقد وکالت محقق شده است. همچنین در ماده ۶۵۸ ق.م. در این زمینه مقرر می‌دارد که: «وکالت ایجاباً و قبولاً بهر لفظ یا فعلی که دلالت بر آن کند واقع می‌شود.» و عده‌ای هم معتقدند وکالت، عمل حقوقی یکطرفه‌ای است که با اعلام اراده منحصر اصیل دایر بر تفویض اختیار تشکیل می‌شود، چه، اگر نماینده از تفویض اختیار واقف نگردد و به خیال این که اختیار ندارد مانند عمل فصول عمل کند، آن عمل به نمایندگی واقع خواهد شد و دیگر نیازی به تنفیذ نخواهد بود. (امیری قائم مقامی، ۱۳۹۲، ص ۱۳۹).

۱-۵-۲. نظرات فقهی

وکالت از آنجا که عقدی است از عقود احتیاج به ایجاب و قبول دارد و ایجابش هر عبارتی است که این مقصود را برساند، مثل اینکه به وکیل بگویی: (من تو را وکیل کردم) و یا (تو در انجام فلان کار وکیل منی) و یا انجام فلان کار را به تو واگذار کردم) و امثال اینها بلکه ظاهراً همین هم کافی باشد که بگویند فلان کار مرا انجام بده مثلاً خانه‌ام را بفروش و منظورش این باشد که من اینکار را به تو واگذار کردم، و قبول وکالت نیز هر عبارتی است از وکیل که رضایت او را بر وکالت افاده کند، بلکه علی‌الظاهر همین مقدار کافی در قبول باشد که

وکیل بعد از ایجاب شروع به انجام آن عمل کند بلکه اقوی آن است که اصلاً ایجاب و قبول لفظی نمی‌خواهد و به طور معاطات نیز واقع می‌شود به اینکه متاعی را به او بدهد تا بفروشد او هم آن را تحویل بگیرد، بلکه بعید نیست که با نامه نیز تحقق پیدا کند یعنی موکل به شخص بنویسد فلان کار را، و وکیل هم به مضمون نامه راضی شود هر چند که مدتی نامه دیر بدستش رسیده باشد پس بنابراین بین ایجاب و قبول موالات معتبر نیست (امام خمینی، ۱۳۷۳، ص ۲۶۷). مشهور فقهاء معتقدند که وکالت در زمره یکی از عقود است زیرا تحقق وکالت به ایجاب و قبول است که تحقق آن بالفعل و فعل و نوشتن و یا اشاره تحقق پیدا می‌کند (نجفی، ۱۴۰۴، ص ۳۴۷؛ طباطبایی یزدی، ۱۴۱۴، ص ۱۱۹). ولی برخی از فقهاء برخلاف نظر مشهور عقیده دارند و می‌فرمایند اقوی این است که وکالت از جمله عقود نمی‌باشد بلکه ایقاع است و قبول در آن شرط نمی‌باشد. زیرا اگر کسی دیگری را وکیل نمود که خانه اش را بفروشد و او هم بدون قبول، عملاً اقدام به این عمل نمود، بیع انجام گرفته صحیح می‌باشد. زیرا همان طوری که قبلاً گفته شد قبول، در تحقق وکالت شرط نمی‌باشد و قول مرحوم علامه که فرموده است: در وکالت رضای باطنی به معنای قبول می‌باشد صحیح است، چرا که نهایتاً در حکم عقد فضولی بوده و در صورت عدم تنفیذ، معتبر نخواهد بود. وکالت از جمله عقود نمی‌باشد این حرف لزوماً به این معنا نیست که در تحقق وکالت قبول، شرط نیست ولی اگر ایجاب کند و قبول هم تحقق پیدا کرد وکالت عقد تلقی می‌گردد. بنابراین وکالت به هر دو صورت (با قبول و بدون قبول) تحقق پیدا می‌کند (طباطبایی یزدی، ۱۴۱۴، ص ۱۱۹).

۲-۵. درخواست و وکالت زن در طلاق

فقه‌های اسلامی در پاره‌ای موارد به زن اجازه داده‌اند که از حاکم درخواست طلاق کند و دلایلی از آیات روایات در این زمینه آورده‌اند. کامل‌ترین و مفصل‌ترین بحثی که در این مسئله در فقه امامیه به نظر ما رسیده است تقریرات آیت الله شیخ حسین حلی مقیم نجف اشرف تحت عنوان «حقوق الزوجه و آثارها الوضعیه» است (عزالدین بحرالعلوم، ۱۳۹۳ ه.ق، ص ۱۸۳؛ نظام حقوق زن در اسلام، ص ۳۲۱). بنابراین بر آنچه در این رساله آمده است، تخلف شوهر از اداء وظایف زوجیت (اعم از انفاق و هم‌خوابگی و داشتن روابط جنسی و حسن معاشرت) چه ناشی از تقصیر شوهر و چه بدون تقصیر باشد، در صورتی که زندگی زناشویی و بقاء نکاح را دشوار کند، به زن حق می‌دهد که برای طلاق به حاکم شرع رجوع نماید؛ حاکم، شوهر را مجبور به طلاق خواهد کرد و اگر شوهر از آن خودداری کند حاکم به عنوان ولی ممتنع زن را طلاق خواهد داد (صفایی و امامی، ۱۴۰۲، ص ۲۴۴-۲۴۳).

قانون مدنی در مواد ۱۱۲۹ و ۱۱۳۰ موجباتی را برای طلاق به درخواست زن مقرر داشته است که مبتنی بر فقه اسلامی است. ماده ۱۱۲۹ مربوط به استنکاف یا عجز شوهر از دادن نفقه است و عدم امکان اجرا حکم محکمه و

الزام او به دادن نفقه که در این مورد زن می‌تواند برای طلاق به حاکم رجوع کند و شوهر او را اجبار به طلاق می‌نماید.

ماده ۱۱۳۰ ق.م (اصلاحی ۱۳۷۰/۸/۱۴) مربوط به عسر و حرج است که به موجب آن اگر دوام زندگی زناشویی برای زن موجب مشقت شدید و غیر قابل تحمل باشد زن می‌تواند از دادگاه تقاضای طلاق کند. علاوه بر موارد فوق به زنی که شوهر او چهارسال غایب مفقودالثر بوده اجازه داده است که از دادگاه تقاضای طلاق کند (ماده ۱۰۲۹). وکالت زن برای طلاق هم در قانون مدنی مانند فقه اسلامی پذیرفته شده است (ماده ۱۱۱۹) (صفایی و امامی، ۱۴۰۲، ص ۲۴۵).

علاوه بر موارد ذکر شده چنانچه در سند ازدواج در قسمت ثبت شروط، مرد به همسر خود حق وکالت طلاق دهد در صورت محقق شدن یکی از ۱۲ شرط چایی در سند ازدواج، زن می‌تواند به دادگاه مراجعه کرده و درخواست طلاق نماید و نیز در صورتی که مرد حق وکالت طلاق را به همسر خود از طریق دفاتر رسمی اعطا نماید در این صورت زوجه می‌تواند پس از طی مراحل قانونی بدون نیاز به حضور همسر خود، خود را مطلقه نماید. و طبق ماده ۱۱۱۹ قانون مدنی؛ ممکن است ضمن عقد نکاح یا عقد لازم دیگر شوهر به زن وکالت برای طلاق داده باشد. چنین شرطی طبق فقه اسلامی و قانون مدنی و قانون ازدواج صحیح و معتبر است. اولین قانونی که به صراحت شرط ضمن عقد برای طلاق را در حقوق ایران پذیرفته ماده ۴ قانون ازدواج مصوب ۱۳۱۰ است. لیکن طبق بند ۱ ماده ۵۸ قانون حمایت خانواده ۱۳۹۱ قانون راجع به ازدواج مصوب ۱۳۱۰ صریحا نسخ شده است. ماده ۱۱۱۹ قانون مدنی مصوب ۱۳۱۳ متن ماده ۴ قانون ازدواج را با اندک اصلاح عبارتی تکرار کرده است. به موجب ماده مذکور: «طرفین عقد ازدواج می‌توانند هر شرطی که مخالف با مقتضای عقد مزبور نباشد در ضمن عقد ازدواج یا عقد لازم دیگر بنمایند، مثل اینکه شرط شود هرگاه شوهر زن دیگر بگیرد یا در مدت معینی غایب شود و یا ترک انفاق نماید یا بر علیه حیات زن سوء قصد کند، یا سوء رفتاری نماید که زندگی آنها با یکدیگر غیر قابل تحمل شود، زن وکیل و وکیل در توکیل باشد که پس از اثبات تحقق شرط در محکمه و صدور حکم نهایی خود را مطلقه سازد». شایان ذکر است که موارد یاد شده در ماده ۱۱۱۹ تمثیلی است نه حصری و قاعده مذکور در صدر ماده یک قاعده کلی است که می‌تواند مصداق‌های دیگری داشته باشد. البته شرطی معتبر است که نه مخالف یا مقتضای ذات عقد باشد و نه نامشروع و خلاف قواعد آمره (صفایی و امامی، ۱۴۰۲، ص ۲۵۲).

شیخ طوسی قائل به عدم صحت توکیل زن در طلاق شده و به ظاهر بعضی از روایات استناد کرده است؛ لیکن قول مشهور و اقوی جواز است، بدین استدلال که فرقی بین زوجه و غیر او در این خصوص نیست و اطلاق ادله

جواز وکالت زن را اقتضا می‌کند و روایات ظهوری در اراده توکیل غیر زوجه و عدم صحت وکالت زن خصوصا با توجه به شهرت قول به جواز ندارد. و از اینکه پیغمبر (ص) زنان خود را در طلاق مخیر فرموده نیز برمی‌آید که زوجه می‌تواند وکیل شوهر در طلاق باشد (جواهر الکلام، ج ۳۲، ص ۲۴ و ۲۵؛ مامقانی، مناهج المتقین، ص ۳۸۴، آل شبیرخاقانی، تقریرات و کتاب الطلاق، ۱۳۹۳ ه.ق، ص ۴۹۹). بنابراین ماده ۱۱۱۹ قانون مدنی مبتنی بر قول مشهور فقهای امامیه است.

هرگاه ضمن عقد نکاح یا عقد لازم دیگر به زن برای طلاق به طور مطلق وکالت داده شود، بدون اینکه اعمال وکالت موکول به تحقق شرطی باشد، آیا این شرط صحیح است؟ اگر وکالت عام باشد، چنانچه شرط شود که زن از طرف شوهر وکیل و وکیل در توکیل است که هر وقت خواست، خود را مطلقه کند، آیا می‌توان شرط را درست دانست؟ در فقه اسلامی اشکالی در این گونه وکالت نیست؛ زیرا چنانچه گفته شد، بنابر اطلاق ادله، فرقی بین توکیل زن و غیر او نیست و همانطور که شوهر می‌تواند به شخص دیگری وکالت مطلق یا عام برای طلاق زن خود بدهد، می‌تواند زن را وکیل مطلق یا عام در طلاق کند (امام خمینی (ره)، ۱۳۵۸؛ نقل از روزنامه انقلاب اسلامی، ۱۳۵۸، ش ۱۰۷). این شرط نه خلاف مقتضای ذات عقد و نه نامشروع. پس باید آن را صحیح تلقی کرد. از عموم ماده ۱۱۱۹ قانون مدنی هم می‌توان این معنی را استنباط کرد.

چنانچه ملاحظه می‌فرمایید اینکه می‌گویند؛ از نظر فقه اسلامی و قانون مدنی ایران طلاق؛ حق یک جانبه است که به مرد داده شده و از زن به کلی سلب شده است، سخن صحیحی نیست. از نظر فقه اسلامی و هم از نظر قانون مدنی ایران، حق طلاق به صورت حق طبیعی برای زن وجود ندارد ولی به صورت یک حق قراردادی و تفویضی می‌تواند وجود داشته باشد (مطهری، ۱۳۴۶، ص ۱۳۷۰).

جمع بندی و نتیجه گیری

درباره طلاق عقاید و نظرهای مختلفی ابراز شده است. عده‌ای آن را زیان آور و خطرناک دانسته و به طور کلی محکوم کرده‌اند و دسته‌ای از لزوم آن در اجتماع جانبداری نموده‌اند. مخالفین طلاق می‌گویند: طلاق مخالف طبیعت ازدواج است، چه ازدواج پیمان همکاری و زندگی مشترک مادام الحیات می‌باشد و پیوند زناشویی که یک پیوند دائمی است نباید با طلاق گسسته شود؛ طلاق برای کودکان زیان آور است و آنان را دچار سرنوشت اسف باری خواهد کرد؛ آمار نشان می‌دهد که بسیاری از کودکان بزهکار کسانی هستند که پدر و مادرشان بر اثر طلاق از هم جدا شده‌اند؛ طلاق روابط نامشروع زن یا شوهر را ترویج می‌کند، چه زن یا شوهری که با دیگری رابطه نامشروع دارد با ادامه و گسترش این رابطه امیدوار است که روزی بتواند از همسرش جدا شود و با عاشق یا معشوق خود، خانواده دیگری تشکیل دهد. موافقین طلاق به ضرورت آن پاره‌ای موارد استناد می‌کنند: گاهی

اتفاق می‌افتد که بین زن و شوهر هیچ گونه هماهنگی و توافق اخلاقی وجود ندارد؛ ممکن است یکی از زوجین بدکار و یا جانی و شریر باشد. ممکن است بر اثر پاره‌ای امراض صعب‌العلاج یا بعضی اعتیادات مضر یا در نتیجه سوء معاشرت زن یا مرد، ادامه زندگی زناشویی ممکن نباشد. آیا در این گونه موارد زن و مرد باید یک عمر در رنج و سختی و بدبختی به سر برند و به زندگی رنج‌افزای زناشویی ادامه دهند؟ آیا بهتر نیست که این پیوند نامناسب گسسته شود، تا هر یک از زن و مرد سعادت خود را با تشکیل خانواده دیگری باز یابند؟ هرگاه زن و شوهر همیشه اختلاف و نزاع داشته باشند، نه تنها زندگی برای خود آنها جهنمی توان فرسا خواهد بود، بلکه فرزندان آنان نیز از زندگی در چنین خانواده‌ای رنج خواهند برد. چنین خانواده‌ای نمی‌تواند کانون دلپذیر و مناسب برای فرزندان خود باشد و کودکان در این گونه خانواده، تربیتی به سزا نخواهند یافت، جنون یا عقیم بودن زن یا شوهر نیز به اعتقاد بعضی، می‌تواند طلاق را توجیه کند. باری امروزه می‌توان طلاق را از نظر اجتماعی به کلی محکوم کرد. شک نیست که طلاق امری مذموم و ناپسند است، لیکن در پاره‌ای موارد چاره‌ای جز آن نیست و باید به عنوان یک بد ضروری، چنانچه در حقوق فرانسه می‌گویند، پذیرفته شود. به تعبیر دیگر باید طلاق را هنگامی که ضروری باشد به عنوان آخرین علاج قبول کرد؛ زیرا گسستن پیوند زناشویی در پاره‌ای موارد بهتر از یک عمر رنج و اختلاف و کشمکش است. ادامه زندگی زناشویی گاهی ممکن است هم از نظر زن و شوهر، هم از نظر فرزندان و هم از نظر جامعه زیان‌آور باشد. در این گونه موارد طلاق را به عنوان استثنا می‌توان پذیرفت، لیکن برای جلوگیری از تزلزل و پریشانی خانواده باید طلاق را محدود کرد. این نکته مورد توجه همه مصلحان اجتماعی و اکثریت قریب به اتفاق قانونگذارانی است که طلاق را پذیرفته‌اند (صفایی و امامی، ۱۴۰۲، صص ۲۳۳-۲۳۲).

حقوقدانان غربی می‌گویند: دادن اختیار طلاق به زوج به شرحی که در حقوق اسلام پیش بینی شده به ستون‌های خانواده لطمه زده، انهدام کانون خانواده را در پی خواهد داشت و راه را برای افراد فرصت طلب و عیاش آسان کرده، در مقابل به فرزندان خانواده و زوج لطمه معنوی فراوانی وارد خواهد کرد. ولی عده‌ای معتقدند در اسلام؛ طلاق منفور است و آن را در موارد محدودی به منظور رفع ضرر فاحش مجاز شناخته‌اند و گروهی بر این باورند که اصولاً طلاق ممنوع است مگر در موارد ضرورت کامل. در نظام حقوقی ایران نیز هرچند طبق ماده ۱۱۳۳ مصوب ۱۳۸۱ ظاهراً مرد حق دارد بدون دلیل خاص زن خود را طلاق دهد، ولی این حق مطلق نیست و مرد حق ندارد بدون دلیل و علت موجه همسر خود را از طریق مراجعه به دادگاه خانواده طلاق دهد؛ زیرا طبق اصل ۴۰ قانون اساسی که مبتنی بر قاعده لاضرر است: «هیچکس نمی‌تواند اعمال حق خویش را وسیله اضرار به غیر یا تجاوز به منافع عمومی قرار دهد.» بی‌گمان به هم زدن و از هم پاشیدن بدون دلیل کانون خانواده از جانب شوهر هم به ضرر همسر و فرزندان وی خواهد بود و هم به جامعه و منافع عمومی لطمه وارد می‌کند. با این ترتیب مراجع قضایی نباید درخواست صدور گواهی عدم امکان سازش مرد را بدون دلیل و علت موجه بپذیرند. طلاق به دلخواه مرد و بدون دلیل و علت قانونی، با اصل ۴۰ قانون اساسی و قاعده عقلی و

منطقی لاضرر در تعارض خواهد بود. در صدر اسلام نیز پیغمبر(ص) و صحابه وی، بدون دلیل زنان خود را طلاق نداده اند (نیل الاوطار، ج ۶، ص ۱۸۷؛ صفایی و امامی، ۱۴۰۲، صص ۲۴۲-۲۴۱).

و از طرفی از نظر روان شناسی، همسرانی که دارای سبک‌های دلبستگی اجتنابی و دوسوگرا هستند، به احتمال بیشتری از نوع روابط عاشقانه و زناشویی خود ابراز نارضایتی می‌نمایند، تمایلی به برقراری روابط صمیمی دراز مدت ندارند، از خود افشاگری هراسا نند و از مهارت‌های اجتماعی بی بهره اند. چنین همسرانی همواره نگران طرد شدن و ترک شدن از سوی همسرشان هستند، در روابط با دیگران مستعد بی اعتمادی می‌باشند و در روابط خود قهر و آشتی‌های مکرر دارند (مارش و دالوس، ۲۰۰۲) و همه ی این عوامل احتمال طلاق را افزایش خواهد داد. و نیز در پژوهش اخوی ثمرین، نوابی نژاد و ثنایی و اکبری (۱۳۹۲) نتایج بیان‌کننده آن بوده است که بین زنان عادی و زنان متقاضی طلاق در سبک‌های دلبستگی و میزان بخشودگی آن‌ها تفاوت معناداری وجود دارد و چون زنان در سبک های عشق ورزی بیشتر از سبک عشق احساساتی و مردان بیشتر از سبک عشق بازیگرانه و منطقی استفاده می کنند، فلذا زنان در روابط عاطفی بیشتر سرمایه گذاری می نمایند (پورمحسنی کلوری، ۱۳۹۲، صص ۱۷-۳۲). و در صورت آسیب در سبک های دلبستگی خود از دوران کودکی که مربوط به روابط دو طرفه کودک و مادر یا مراقب است که در مطالب قبلی ذکر شد، آسیب پذیری بیشتری را در روابط مربوط به بزرگسالی از جمله روابط زناشویی نشان می دهند، پس باتوجه به ویژگی های عنوان شده از اینگونه زنان، حق وکالت طلاق به آنها از تبعات مطلوبی برخوردار نیست و سبب تزلزل بیشتر بنیان خانواده خواهد شد.

و نیز طبق پژوهش های صورت گرفته؛ احساسات شدید در زن و عقلانیت در مرد، تفاوت زوجین در عشق ورزی، شرایط خاصی را در زنان ایجاد کرده که آنان را برای درخواست بی مورد طلاق مستعدتر می کند و از طرفی تکالیف حقوقی، اقتصادی و خانوادگی متفاوتی که اسلام بر دوش مرد قرار داده است از جمله آن واجب النفقه بودن زن در عده طلاق رجعی، پرداخت مهریه، اجرت المثل زن، حق حضانت فرزندان و ... به عنوان مانعی قوی بر سر راه مردان است تا به راحتی اقدام به طلاق زنان نکنند در حالیکه چنین موانعی برای زنان وجود ندارد (رضائی، ۱۴۰۰).

و با توجه به مشارکت زنان در هزینه‌های خانواده، بر توقعات آنان برای مشارکت در مدیریت (در حالی که منطق و مدیریت در طبیعت مرد قرار داده شده است) افزوده و با کم شدن ترس از آینده به دلیل دسترسی به منابع اقتصادی ثابت، از دلهره آنها از آینده در صورت بروز اختلافات کاسته است و این تغییر فرهنگ الگوی مشارکت اجتماعی - اقتصادی، می‌تواند زمینه ساز طلاق گردد (ملک زاده، ۱۳۹۷).

و به طور کلی، با در نظر گرفتن همه مطالب عنوان شده، یافته‌ها و پژوهش‌های انجام گرفته و استنادشده، اعطای حق وکالت طلاق به زن، خطر فروپاشی بنیان خانواده را افزایش داده و البته این بین استثنائاتی نیز وجود دارد، یعنی زنانی نیز هستند که با وجود داشتن حق وکالت طلاق، ولی باتدبیر و درایت بیشتر و با در نظر گرفتن جنبه‌های مثبت زندگی و پایداری به ارزش‌های مطلوب و عدم سوء استفاده از حق اعطا شده از جانب همسرشان به آنها، وظایف و مسئولیت همسری و مادری را به خوبی ایفا کرده و در جهت حفظ بنیان خانواده تلاش می‌کنند و نیز در مواردی که شروط ۱۲ گانه چایی در سند ازدواج به اثبات نرسد که با توجه به آمار روز افزون طلاق به نظر می‌رسد از درصد احتمال آن بسیار کاسته شده است و زن و فرزندان در شرایط روحی و روانی نامطلوبی به سر برند، می‌توان طبق دلایلی که در مطالب قبلی عنوان شد و نیز طبق یافته‌هایی که در اینگونه شرایط؛ فرزندان طلاق زندگی بهتری از فرزندان خواهند داشت که مدام در میان تنش و دعوا و اختلافات بیشمار والدین قرار دارند، می‌توان حق وکالت طلاق به زن را راهکاری کارآمد در این زمینه دانست.

سخن آخر و پیشنهاد

علاوه بر عوارض طلاق که در مطالب قبلی عنوان شد، باید گفت؛ ضمن اینکه هزینه‌های مستقیم و غیر مستقیم طلاق تا حدودی مردان را نیز با مشکل مواجه می‌سازد اما در مجموع «آسیب‌های طلاق برای زنان بیشتر از مردان است.» این امر به نگاه فرهنگی جامعه بستگی دارد؛ در جامعه ایران درباره زنان مطلقه نگرش منفی وجود دارد و بنابراین پیامدهای منفی بیشتری برای آنان نیز وجود خواهد داشت. و همچنین ازدواج مجدد برای مردان راحت‌تر از زنان است. نگرشی که در مورد زنان مطلقه وجود دارد؛ عوارض و پیامدهای طلاق را برای آنان چه از لحاظ مادی و چه از لحاظ معنوی و روانی سنگین‌تر خواهد کرد.

بنابراین در این زمینه راهبردهایی پیشنهاد می‌شود:

راهبردهای کاهش عوارض طلاق: از آنجا که گذر از طلاق را می‌توان در سه مرحله کلی بخش بندی کرد: ۱. قبل از جدایی و طلاق، ۲. انتقال و بازسازی (مرحله حین طلاق) و ۳. نقاوت و نوسازی پس از طلاق (اخوان تفتی، ۱۳۸۲). لذا بر همین اساس نیز می‌توان راهبردهای کاهش طلاق را معطوف به سه راهبرد اصلی؛ راهبرد مربوط به ازدواج و روابط زوجین (قبل از طلاق)، راهبرد حین طلاق و راهبردهای پس از طلاق مطرح نمود:

۱- راهبردهای مربوط به ازدواج و روابط زوجین (قبل از طلاق): راهبرد آموزش مهارت‌های ازدواج؛ اولین و مهمترین راهکار برای پیشگیری از طلاق است. اگر ازدواج مناسب صورت گیرد، احتمال طلاق کاهش خواهد یافت. راهبرد افزایش آگاهی زوجین از طریق آموزش مهارت‌های زندگی به ویژه مهارت‌های ازدواج و پیش از ازدواج یعنی آگاهی زوجین از متفاوت بودن زندگی مشترک با زندگی مجردی و وجود نقش‌های متفاوت و

مکمل نه متعارض در زندگی، تصحیح تصاویر القا شده از زندگی والدین، در صورت آموزش‌های صحیح و کافی در جهت کسب مهارت‌های زندگی، می‌تواند از بروز عوامل تنش‌زا و زمینه‌ساز فروپاشی و در نهایت جدایی و طلاق زوجین، پیشگیری نماید.

۲- راهبرد حین طلاق: فرهنگ سازی و قانونمند کردن زوجین که اگر در فرایند زندگی با مشکلاتی مواجه شدند که امکان حل آنها را نداشتند، به مراکز روان شناسی و مشاوره مراجعه نمایند که تا حد امکان از جدایی و طلاق، جلوگیری شده و از آسیب‌های ناشی از طلاق کاسته شود. در حالی که، در جامعه ما بسیاری از زوجین در زمان مناسب به روان شناس و مشاوره مراجعه نمی‌کنند. یعنی زمانی به روان شناس و مشاور مراجعه می‌نمایند که تقریباً همه پل‌های پشت سر آنها خراب شده و امکان بازگشت بسیار کم است.

۳- راهبردهای پس از طلاق: پس از طلاق چاره‌ای جز سازگاری فعالانه با زندگی وجود ندارد. زوجین به ویژه آنها که دارای فرزند هستند، برای سازگاری با شرایط جدید به روان شناس و مشاور مراجعه می‌کنند تا امکان سازگاری برای آنها راحت‌تر اتفاق افتد؛ بنابراین استفاده از راهبردهای سازگاران به باعث افزایش اعتماد به نفس و آزادی عمل در آنها می‌شود (کلمجن، ۲۰۱۰). از طرف دیگر، برخورداری از حمایت خانوادگی و اجتماعی به عنوان منابع حمایتی در افزایش سازگاری پس از طلاق موثر است.

و در نهایت من در نظر دارم با یک سوال، پیشنهاد خود را به پایان برسانم؛ با توجه به اینکه پروردگار، خالق زن و مرد است و طبیعت و ویژگی‌های زن و مرد را به خوبی می‌شناسد و تدابیری که دارد در طول همه عصرها کارایی داشته و مطلوب به فایده می‌باشد و نیز طبق عقلی (حجت درون) که در انسانها به ودیعه نهاده است و بسیاری امور از جمله قانون گذاری، طبق این حجت درون صورت می‌گیرد و باز طبق احتمالات صورت گرفته و تدابیر اندیشیده شده با این عقل، حق طلاق مرد در قانون نیز محدود شده یعنی مرد به دلخواه و بدون دلیل، حق طلاق همسر خود را ندارد و در این بین باید تمام حقوق زن خود را بپردازد و نیز علاوه بر این موارد، ۱۲ شرطی در سند ازدواج ذکر شده است که در صورت تحقق یکی از آنها، زن می‌تواند طلاق خود را بگیرد و نیز از لحاظ روان شناسی و با توجه به بُعد روانی که شهید مطهری از زن و مرد عنوان کردن و نیز یافته‌های انجام شده در زمینه دلبستگی که باز برمی‌گردد به همان طبیعتی که خدا می‌داند زن و مرد را با چه ویژگی‌هایی آفریده است و باز با توجه به آن ویژگی‌ها، حق طلاق را به مرد داده است، با در نظر گرفتن اهمیت بنیان خانواده و همه جوانب مطلوب و نامطلوب، و نیز مقایسه همه جوانب مطلوب و نامطلوب، واقعا چه لزومیتی به داشتن حق وکالت طلاق برای زوجه (زن) وجود دارد؟

منابع فارسی

قرآن کریم

آزادی، شهذخت. (۱۳۹۰). رویکرد نظری بر شاخص های روان شناختی خانواده سالم، دومین همایش ملی روان شناسی- روان شناسی خانواده، مروتدشت، دانشگاه آزاد اسلامی واحد مروتدشت.

اخوان تفتی، مهنراز. (۱۳۸۲). پیامدهای طلاق در گذار از مراحل آن، مطالعات اجتماعی روان شناختی زنان، ۱۵۱-۱۲۵: (۳)۱.

اخوی ثمرین، زهرا؛ نوابی نژاد، شکوه؛ ثنایی ذاکر، باقر؛ اکبری، مهدی. (۱۳۹۲). مطالعات اجتماعی روان شناختی زنان، ش ۳۵، ۸۲-۵۵.

اعزازی، شهلا. (۱۳۹۰). جامعه شناسی خانواده. تهران: روشنگران و مطالعات زنان.

برنشتاین، فیلیپ. اچ، و برنشتاین، ماری. تی. (۱۳۸۹). زنشویی درمانی از دیدگاه رفتاری - ارتباطی (ترجمه حسن پور عابدی نایینی و غلامرضا منشی). تهران: انتشارات رشد.

پروین، لارنس، و جان. الیور. (۱۳۹۱). شخصیت (نظریه و پژوهش) (ترجمه محمدجعفر جوادی و پروین کدیور). تهران: نشر آییژ.

پورمحسنی کلوری، فرشته. (۱۳۹۲). پژوهش های علوم شناختی و رفتاری، ۱(۱۰): ۳۲-۱۷.

توسلی، افسانه. (۱۳۹۷). بررسی میزان وابستگی خانواده هسته ای به خانواده های پدری و مادری در میان دانشجویان، جامعه شناسی آموزش و پرورش، ۷: ۲۳-۱.

توسلی، غلامعباس، و فاضل، رضا. (۱۳۹۰). مبانی جامعه شناسی، تهران: سمت.

خانی زاده، زینب. (۱۳۹۵). پایان نامه حق و حکم در حقوق خانواده، دانشگاه کاشان، دانشکده حقوق.

خبری، مطهره؛ مهدیان، حسین؛ و مهدیان، محسن. (۱۴۰۰). مقاله بررسی پیش بینی طلاق عاطفی بر اساس سبک های دلبستگی با توجه به نقش واسطه ای طرح واره های ناسازگار اولیه (حوزه ی خودگردانی و عملکرد مختل) در بین زوجین شهرستان یزد، پنجمین کنگره ملی نقش علوم انسانی در روان شناسی.

رضائی، عبدالله. (۱۴۰۰). مطالعات روان شناسی و علوم تربیتی، دانشگاه تاکستان، دوره هفتم، شماره ۱، ۵۹-۴۶.

روشن، محمد، حقوق خانواده، انتشارات جنگل - جاودانه، چاپ سوم، ۱۴۰۰.

ستوده، هدایت الله؛ و بهاری، سیف الله. (۱۳۹۰). آسیب شناسی خانواده، تهران: ندای آریانا.

ستیر، ویرجینیا. (۱۳۹۷). آدم سازی (ترجمه بهروز بیرشک). تهران: انتشارات رشد.

شهلاوند. (۲۰۱۲).؛ به نقل از بخشی پور جویباری، باب اله. آسیب شناسی خانواده، مرکز انتشارات دانشگاه پیام نور، ۱۴۰۰.

شیخی، خالد؛ خسروی، جمال؛ غریبی، حسین؛ قلی زاده، زلیخا؛ و حسین زاده، میکائیل. (۱۳۹۱). درک معنای طلاق و کشف پیامدهای مثبت آن، مشاوره و روان درمانی خانواده، ۷: ۶۴-۷۸.

صدر الاشرافی، مسعود؛ خنکدار طارسی، معصومه؛ شمخانی، اژدر؛ و یوسفی افراشته، مجید. (۱۳۹۱). آسیب شناسی طلاق (علل و عوامل) و راهکارهای پیشگیری از آن، مهندسی فرهنگی، ۷۳: ۲۶-۵۳.

صفایی، سیدحسین؛ امامی، اسدالله، نشرمیزان، چاپ پنجاه و نهم، ویرایش ششم، ۱۴۰۲.

طاهری، حبیب الله. حقوق مدنی ۵، چاپ اول، تهران: دفتر انتشارات اسلامی، بی تا.

فاضل نیا، غریب. (۱۳۹۳). سنجش و مقایسه تطبیقی شاخص های کیفیت زندگی در خانواده های گسترده و هسته ای مطالعه موردی مناطق روستایی بخش پشتاب زابل، پژوهش های روستایی، ۵(۴): ۸۷۴-۸۴۹.

قاسم پور، فاطمه. (۱۳۹۰). نگاهی دوباره به طلاق، حوراء، دو ماهنامه علمی، فرهنگی و اجتماعی زنان، ۴۰، ۱۳-۳.

کلانتری، عبدالحسین، و روشنفکر، پیام. (۱۳۹۰). مرور سه دهه تحقیقات «علل طلاق» در ایران. مطالعات راهبردی زنان، سال ۱۴، شماره ۵۳.

کونولی، کولی دبلیو، و کونولی، جین کلوز. (۱۳۸۹). خانواده درمانی مثبت (ترجمه مصطفی تبریزی، سیما قدرتی و صدیقه احمدی). تهران: نشر ارسباران.

گلاذینگ، ساموئل. (۱۳۹۴). خانواده درمانی (تاریخچه نظریه و کاربرد) (ترجمه عزیزالله تاجیک اسمعیلی و محسن رسولی). تهران: تزکیه.

محمدپور، احمد. (۱۳۹۳). بسترها، پیامدها و سازگاری و زنان مطلقه شهر تهران، مشاوره و روان درمانی، ۱۳(۱): ۱۳۵-۱۸۰.

مطهری، مرتضی. (۱۳۴۵-۴۶). نظام حقوق زن در اسلام، موسسه انتشارات صدرا، کتابخانه سایت نسیم مطهر، چاپ چهاردهم، ۱۳۹۶.

معین، محمد. فرهنگ فارسی، چاپ هشتم، تهران: موسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۱.

ملک زاده، فهیمه. (۱۳۹۷). آسیب شناسی طلاق و بررسی آن در حقوق مدنی، تهران: انتشارات دبیزش.

ملک لو، عاطفه؛ قربان جهرمی، رضا. (۱۴۰۱). فصلنامه ایده های نوین روان شناسی، دوره ۱۴ شماره ۱۸.

مینوچین، سالوادور. (۱۳۹۷). فنون خانواده درمانی (ترجمه باقرثنائی). رشد.

هالفورد، کیم. (۱۳۸۴). زوج درمانی کوتاه مدت. یاری به زوجین برای کمک به خود. (ترجمه مصطفی تبریزی و همکاران). تهران: انتشارات فرا روان، (تاریخ انتشار اثر به زبان اصلی ۲۰۰۵).

یونسی، سیدجلال. (۱۳۸۷). بررسی علل طلاق در دادگاه های خانواده تهران. فصلنامه مطالعات روان شناسی بالینی، ۳(۱): ۵۳-۲۵.

منابع انگلیسی

- Amato, P.R., Marriott, B. H. (2016). A Comparison of high-and low Distress Marriages that end in Divorce. *Journal of Marriage and Family*, 69(2): 621-638.
- Berg, A. O. (2017). Screening for Family and intimate Partner Violence: Recommendation statement. *Annals of Family Medicine*, 2, 156-160.
- Fagan, P. F., & Churchill, A. (2012). The effect of divorce on children. *Marriage and religion research*, 12.
- Glick, I. D. (2003). "Understanding the Functional Family". In I. D. Glick (Ed). *Marital and Family Therapy*, 57-81.
- Goldenberg, H., & Goldenberg, I. (2012). *Family Therapy: An overview*. Los Angeles: Thomas Brooks/Cole.

- Harvey, J. H. (2011). Children of divorce: Stories of loss and growth, Routledge.
- Olson, D. H., & Defranin, J. (2006). Marriage and families. New York: Mc Graw Hill.
- PoP. D. (2013). Health beliefs and perceived child need for mental Health core of anxiety and depression – the patient s’ perspective explored. Clinical Psychology Review.
- Sanjari, P., & Saliml, G. h. (2013). Comparison of educational quality of non-profit and public high schools in Isfahan city. Quarterly Journal of Science and Research in Educational Sciences, 10-11, 147-166.
- Sevinc, M., & Garip, S. (2016). A study of parents’ child raising styles and marital harmony, procedia social and Behavioral Sciences, 2(3): 1648-1653.
- www.tabnak.ir/fa/news/180053..